



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

فرزدان ابوطالب

نوشته ابوالمعج علی بن الحسن صفهانی

ترجمه جواد فاضل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فرزندان ابوطالب (عليه السلام) ترجمه مقاتل الطالبين

نويسنده:

علی بن حسین ابوالفرج اصفهانی

ناشر چاپي:

علمي

ناشر دیجيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۰	فرزندان ابو طالب جلد ۳
۱۰	مشخصات کتاب
۱۰	اشاره
۱۲	دنباله دوران بنی عباس
۱۲	دنباله عهد متوکل
۱۲	احمد بن عیسی
۳۴	عبد الله بن موسی
۴۳	عهد منتصر
۴۴	عهد مستعین
۴۴	یحیی بن عمر
۶۴	حسین بن محمد
۶۶	محمد بن جعفر
۶۸	عهد عبد الله معتز
۶۸	اسماعیل بن یوسف
۶۹	عیسی بن اسماعیل
۷۰	جعفر بن محمد
۷۰	ابراهیم بن محمد
۷۱	احمد بن محمد
۷۲	عهد مهتدی
۷۲	اشاره
۷۲	علی بن زید
۷۷	محمد بن قاسم
۷۷	طاهر بن احمد

٧٨	حسين بن محمد
٧٨	يحيى بن علي
٧٨	محمد بن حسن
٧٩	جعفر بن اسحاق
٧٩	موسى بن عبد الله
٨٠	عيسى بن اسماعيل
٨٠	محمد بن عبد الله
٨٠	علي بن موسى
٨١	محمد بن حسين
٨١	علي بن موسى
٨١	ابراهيم بن موسى
٨٢	عبد الله بن محمد
٨٣	عهد معتمد علي الله
٨٣	احمد بن محمد
٨٤	احمد بن محمد
٨٤	عبد الله بن علي
٨٥	علي بن ابراهيم
٨٥	محمد بن احمد
٨٥	حمزة بن حسن
٨٦	حمز بن عيسى
٨٦	محمد و ابراهيم
٨٦	حسن بن محمد
٨٦	اسماعيل بن عبد الله
٨٧	محمد بن الحسين
٨٧	موسى بن موسى
٨٧	محمد بن احمد

۸۸	احمد بن محمد
۸۸	حسین بن ابراهیم
۸۹	محمد بن عبد الله
۸۹	علی و عبد الله
۸۹	علی بن جعفر
۹۰	محمد بن عبد الله
۹۱	عهد معتضد
۹۱	اشاره
۹۳	حسن بن یوسف
۹۳	جعفر بن عیسی
۹۳	احمد بن عبد الله
۹۴	محمد بن عبد الله
۹۵	عهد مکتفی
۹۵	اشاره
۹۵	محمد بن علی
۹۵	علی بن محمد
۹۶	زید بن الحسین
۹۹	محمد بن حمزه
۱۰۲	عهد مقتدر
۱۰۲	اشاره
۱۰۲	عباس بن اسحاق
۱۰۲	محسن بن جعفر
۱۰۳	یک علوی گمنام
۱۰۴	طاهر بن یحیی
۱۰۴	یک طباطبائی
۱۰۵	گروهی دیگر

- عہدہای دیگر ----- ۱۰۶
- اشارہ ----- ۱۰۶
- حسن بن محمد ----- ۱۰۶
- عبد اللہ بن محمد ----- ۱۰۷
- علی بن علی ----- ۱۰۷
- قاسم بن زید ----- ۱۰۷
- محمد بن عبد اللہ ----- ۱۰۸
- محمد بن احمد ----- ۱۰۸
- علی بن موسیٰ ----- ۱۰۸
- قاسم بن یعقوب ----- ۱۰۹
- جعفر بن صالح ----- ۱۰۹
- عبد الرحمن بن محمد ----- ۱۰۹
- احمد بن قاسم ----- ۱۰۹
- حسین بن علی ----- ۱۱۰
- محمد بن احمد ----- ۱۱۰
- محمد بن جعفر ----- ۱۱۱
- قاسم بن احمد ----- ۱۱۱
- جعفر بن حسین ----- ۱۱۱
- حسین بن حسین ----- ۱۱۲
- احمد بن حسن ----- ۱۱۲
- زید بن عیسیٰ ----- ۱۱۲
- علی بن محمد ----- ۱۱۲
- جعفر بن اسحاق ----- ۱۱۳
- محمد بن علی ----- ۱۱۳
- احمد بن علی ----- ۱۱۳
- داود بن محمد ----- ۱۱۳

۱۱۴ ایوب بن قاسم

۱۱۴ جعفر بن علی

۱۱۴ حسین بن احمد کوکبی

۱۱۴ عبید الله بن حسن

۱۱۸ حسن بن عیسی

۱۱۸ محمد بن حمزه

۱۱۸ پسر داود

۱۱۸ ادريس بن علی

۱۱۸ سلیمان بن علی

۱۱۹ احمد بن عیسی

۱۲۷ درباره مرکز

فرزندان ابو طالب جلد 3

مشخصات کتاب

نام کتاب: فرزندان ابو طالب / ترجمه

نویسنده: ابوالفرج اصفهانی / مترجم جواد فاضل

وفات: 356 ق / مترجم معاصر

تعداد جلد واقعی: 3

زبان: فارسی

موضوع: دوازده امام علیهم السلام

ناشر: کتابفروشی علی اکبر علمی

مکان نشر: تهران

سال چاپ: 1339 ش

ص: 1

اشاره

فرزندان ابو طالب

ابوالفرج اصفهانی

مترجم جواد فاضل

ص: 2

دنباله دوران بنی عباس

دنباله عهد متوکل

احمد بن عیسی

ابو الفرج اصفهانی «نویسنده کتاب می گوید: احمد پسر عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیهما السلام از گروهی به شمار می رود که دولت بنی عباس از ترس تجاوز پنهان شده بود و در همان پنهانی زندگانی را بدرود گفته بود. کنیه اش ابو عبد الله بود. مادرش عاتکه دختر فضل بن عبد الرحمن و از نسل حارث بن عبد المطلب بود مردی فاضل و عالم بود. در میان خانواده اش یعنی سادات بنی طالب بر همه تقدیم داشت به فضل و دانش مشهور بود. وی از روایات احادیث شمرده می شود.

او خود حدیث می نوشت و گروهی از علماء مانند عمرو و حسین بن علوان محمد بن منصور راوی از او حدیث می نوشتند ابو عبد الله احمد بن عیسی پیش از خلافت جعفر متوکل به گوشه ی پنهانی خزیده بود ولی چون در عهد جعفر در همان استتار جهان را وداع گفت ما نام او را در ردیف فجائع عهد متوکل یاد کرده ایم در این کتاب آنجا که از عهد مهدی سخن بمیان آوردیم ذکری از صباح زعفرانی و این علاف صیرفی نیز بمیان آمد که پس از مرگ عیسی ابن زید پسرانش را به قصر مهدی عباسی آوردند و مهدی نسبت به فرزندان عیسی بن زید محبت بسیار روا داشت و آنان را در کاخ مخصوص خود جا داد و فرزندان عیسی در کاخ سلطنتی مهدی تا زمان هارون الرشید بسر بردند و پس از مرگ هارون و سقوط امین احمد بن عیسی بن زید از قصر سلطنتی گریخت و ناپیدا شد. محمد بن اسماعیل می گوید: به هارون الرشید گزارشی رسید که احمد بن عیسی و قاسم بن علی «او هم از سادات حسینی بود» در حجاز بر ضد او دست به اقدامات انقلابی زده اند.

هارون دستور داد این دو سید حسینی را به بغداد اعزام داشتند. وقتی احمد و قاسم به کاخ خلافت بار یافتند هارون دستور که این دو نفر را به زندان ببرند. زندانیان احمد و قاسم و وزیر اعظم فضل بن ربیع بود احمد و قاسم در خانه فضل با آسودگی بسر می بردند. آنجا برایشان صورت زندان نداشت یکی از پیروان مذهب زیدیه دو ظرف پر از پالوده برایشان اهدا کرد یکی از این دو ظرف با حشیش آمیخته بود. احمد و قاسم می دانستند که کدامیک از این پالوده ها حشیش دارد. همان را به نگهبان خود تعارف کردند نگهبان بی خبر از توطئه آن پالوده را خورد و پس از چند دقیقه گیج شد و بر جای خود فروغلطید. احمد و قاسم از فرصت استفاده کردند و گریختند. این روایت نقلی است. ولی ابراهیم بن ریاح می گوید: احمد بن عیسی یک روز برای قضای حاجت از اتاق خود بدر آمد. دید نگهبانانش خوابیده اند.

پرت کرد. کوزه با صدای ناهنجاری شکست اما نگهبانان بیدار نشدند. به اتاق خودشان برگشت و به قاسم گفت: -نگهبانان خوابند. فرصت خوبی برای فرار بدست ما آمده است. قاسم گفت: -وای بر تو. هرگز به خیال فرار نباش مگر نمی بینی که ما در اینجا به آسودگی زندگی می کنیم. ما در حقیقت زندانی نیستیم چون زندگانی ما بدخواه است. عیسی گفت: -من که از تصمیم خود باز نمی گردم. من فرار می کنم اگر تو نمی خواهی همین جا بمان اما اگر با من بیائی بهتر است چون اقداماتی خواهم کرد که برای تو خوش آیند خواهد بود و این را هم بدانکه اگر من بگریزم تو بمانی دیگر روی خوشی را نخواهی دید و حتی بعید نیست که حیات تو نیز به خطر افتد. احمد بن عیسی دیگر درنگ نکرد. از اتاق بدرآمد. بار دیگر کوزه ای را برداشت و به حیاط انداخت.

چون این سروصدا هم نگهبانان خوابیده را از خواب برنینگیخت قصر فضل بن ربیع را ترك گفت. قاسم هم از دنبالش فرار کرد. وقتی از توقفگاهشان دور شدند با هم وعده گذاشتند که در محلی یکدیگر ببینند و آنگاه هرکدام به سمتی روی آوردند و از هم دور شدند. احمد بن عیسی همچنان می گرینخت. در عرض راه با یکی از غلامان فضل بن ربیع برخورد کرد. آن غلام آمد جلوی او را بگیرد احمد بر سرش فریاد کشید و دشنام زشتی بوی داد. غلام که این شهامت را از احمد دید گمان کرد که بدستور هارون آزادش کرده اند. دیگر تعرضی نکرد و بك سر به قصر فضل بن ربیع آنجا که احمد و قاسم محبوس بودند رفت. نگهبانان قصر همچنان خوابیده بودند. غلام آنان را بیدار کرد و ماجرا را برایشان باز گفت. سراسیمه در جستجوی این دو زندانی به کوچه و محله ها افتادند اما دیگر دیر شده بود. از احمد و قاسم نشانی بدستشان نیامد.

احمد از قصر فضل دوان دوان به خانه محمد بن ابراهیم آمد. وی پسر ابراهیم بن محمد عباسی معروف به امام بود که در فجر نهضت بنی عباس بنام او بیعت می گرفتند. -برو. بگو. احمد بن عیسی بر در خانه ایستاده است. غلام رفت و این پیام را به محمد عرض کرد. محمد گفت: -وای بر تو. کسی او را دیده؟ -نه. -بگو بیاید تو. احمد بن عیسی بر محمد بن ابراهیم در آمد و سلام کرد. محمد گفت: -در رگهای تو خون من می دود. پرهیز که خون من این جریان بر خاک نریزد. و بعد دستور داد که او را پنهان کنند. احمد بن عیسی چندی در بغداد پنهان بود. هارون الرشید وقتی از فرارش آگاه شد دریافت که او در بغداد بسر می برد.

دستور داد همه جا دیده بان بگذارند و هر خانه ای که صاحبش به تشیع متهم است با منتهای دقت تفتیش کنند. معهدا نتوانست احمد را به جنگ بیاورد. احمد در خانه ی محمد بن ابراهیم همچنان پنهان بود تا این سروصدا آرام گرفت بعد از آنجا به بصره رفت. در پیرامون فرار احمد بن عیسی از بغداد به بصره سخن باختلاف گفته شد. و ما از ترس تطویل کلام به تکرار گفته های روات نمی پردازیم. و آنچه را به حقیقت نزدیک تر است یاد می کنیم. روایت نقلی در میان این روایات روس جلوه می کند و ما بروایت نقلی اکتفا دادیم. نقلی می گوید: -محمد بن ابراهیم پسری داشت که بسیار به شکار می رفت. شکار را دوست می داشت. روزی که می خواست این پسر به شکار برود محمد دست احمد را گرفت بدست او سپرد و قسمش داد که وی را در سلك غلامان خود بهمراه برد و از او سخنی نپرسد تا به مدائن برسند. يك فرسنگ دور از مدائن رهایش کند. تا او بوسیله قایق از دجله بسمت بصره حرکت کند.

آن وقت خودش باز گردد. پسر محمد هم فرمان پدر را اطاعت کرد و بدین ترتیب احمد بن عیسی را از بغداد به بصره اعزام کرد. به حکایت هارون بن محمد باز می گردیم. چنین گفت: هارون الرشید که شب و روز در جستجوی احمد بن عیسی تلاش می کرد به فکر حيله ای افتاد. مردی را که یحیی بن خالد نامیده می شد ولی به لقب «ابن الکردیه» معروف بود طلبید و گفت: -من ترا بر اراضی خالصه ی کوفه حکومت داده ام. به آنجا عزیمت کن و خویشان را به مردم آن سامان يك تن شیعی المذهب معرفی کن. تا می توانی میان مردم شیعه به نیکوکاری و دهش تظاهر کن و بدین ترتیب از احمد بن عیسی سراغی بگیر. «ابن الکردیه» بفرمان هارون الرشید در اراضی خالصه ی کوفه همچون حاتم طائی سفره ی کرم پهن کرد. بی دریغ میان مردم شیعه سیم و زر می ریخت و هرگز نام احمد بن عیسی را بزبان نمی آورد تا خود مردم بسخن آمدند و گفتند: -در میان ما مردم شیعی المذهب زندگی می کند که اسمش

ابو غسان خزاعی است، او چنین و چنان است. ابن الکردیة با خونسردی این تعریف ها را گوش می کرد و اصلا خود را به آن راه نمی برد که ابو غسان را بشناسد. وقتی این تعریف ها تکرار شد ابن الکردیة گفت: -این مرد کجاست، من اشتیاق دارم از نزدیک بینمش. گفتند: -او با احمد بن عیسی در بصره زندگی می کند. «ابن الکردیة» که در کار خود يك قدم جلو رفته بود محرمانه این اکتشاف را بهارون گزارش داد. هارون الرشید او را بیغداد فرا خواند و از بغداد با همین نقشه ی سیاسی بصره اعزامش داشت. «ابن الکردیة» در بصره هم متصدی املاک خالصه بود. سیاست او در بصره هم نظیر سیاستش در کوفه بود. هم دهش و بخشش و همان بریز و پاش احمد بن عیسی در بصره با مردی از اصحاب یحیی بن عبد الله که حاضر نام داشت همدم بود. این حاضر او را مدام جابجا می کرد. از گوشه ای بگوشه ی دیگری می برد تا کس نتواند سراغ او را بگیرد.

تا سرانجام احمد را بخانه ای برد که معروف به «دار عاقبت» بود. این خانه در موضعی موسوم به «عتیک» قرار داشت. حاضر احمد بن عیسی را در آن خانه همچون گنجی پنهان کرده بود. به هیچ کس نشانش نمی داد. وی می گفت: - در این خانه مردی زندگی می کند که از دست طلبکارش گریخته است. یزید بن عینیه حدیث می کند. - حاضر به مردم بصره می گفت من مقروض بمن قرض بدهید تا دین خود را ادا کنم. مردم جواب می دادند: - تو چنان زندگی می کنی که قوای دولتی اگر بخواهند ترا دستگیر کنند نمی توانند ما از يك چنین آدم چه جوری طلب خود را وصول کنیم. ابن الکردیه در بصره مثل ريك بیابان پول خرج می کرد. در حضور او نامی از «حاضر» برده شد و گفته شد احمد بن عیسی با اوست.

اما او خون سردانه به این سخن گوش می داد، هرگز تظاهر نمی کرد که نام احمد بن عیسی برای او مهمترین نام هاست. این صحبت ها در محضر او تکرار می شد و او مطلقا تعافل می کرد. تا يك روز گفت: -آیا من می توانیم احمد بن عیسی را ببینم، خیلی باین دیدار مشتاقم. جواب دادند: -چنین ملاقات مقدر نیست. ابن الکرديه گفت: -بسیار خوب، پس این پولها ببرید و بحضورش تقدیم دارید و باو بگوئید اگر من می توانستم مالیات تمام املاک خالصه را یکجا بوی پیشکش می کردم. آن پول ها را برای حاضر بودند حاضر قبول کرد. ابن الکرديه از نو مبلغی گزاف برایش فرستاد و این بخشش را تکرار کرد، تا آنجا که بوی اطمینان یافتند. «ابن الکرديه» بازهم فرصتی گرفت و گفت: -آیا این شیخ «یعنی حاضر» ما را به قدوم خود سرافراز نمی کنند. مردم شیعه گفتند: -نه، او به اینجا نخواهد آمد. -غمی نیست، ما بحضورش می رویم. برای من اجازه بگیریید

که بدیدارش بروم. مردم شیعی المذهب بصره که میان حاضر و ابن کردیه، واسط بودند این جریان را بعرض حاضر رسانیدند. گفت: -نه، باین مرد راه ندهید بیاید اینجا این مرد حيله گر است. مردم ساده دل قسم خوردند که او حيله گر نیست بلکه شیعه است. سرانجام با اصرار و الحاح حاضر را رضا ساختند که با ابن کردیه ملاقات کند. در این هنگام حاضر باحمد بن عیسی گفت: -پس تو کناره بگیر. بفلان موضع جا عوض کن که اگر احيانا من ببند افتادم. ابن کردیه باحمد بن حارث هلالی محرمانه خبر داد که ما امشب با گم شده ی خود در خانه ی خودمان وعده ی دیدار داریم. نگذار فرصت از دست برود. احمد بن حارث هلالی در آن وقت والی بصره بود. حاضر بنا بوعده ای که داده بود در خانه ی ابن کردیه حضور یافت. اما هنوز بر جای خود ننشسته غلام حاضر با گروهی از سربازان مسلح به آن خانه هجوم آوردند و حاضر را دستگیر ساختند.

حاضر در این کشمکش به ابن الکردیه گفت: -وای بر تو، اسم خدا را بر زبان آورده ای تا مرا بچنگ دشمن بسپاری؟ فرییم داده ای؟ ابن الکردیه که همچنان می خواست تظاهر کند گفت: -نه، من گناه ندارم، جاسوس فرماندار از وجود تو در اینجا آگاه شده که برای دستگیری توقوای مسلح خود را فرستاده است. حاضر را بکاخ حکومت بردند: احمد بن حارث دستور داد حاضر را بزندان برند. فردای آن شب احمد بن حارث او را بحضور طلبید. حاضر رویش را بفرماندار بصره کرد و گفت: -از خدا بترس، خونم مریز زیرا من جنایتی که مستوجب اعدام باشد مرتکب نشده ام، نه کسی را کشته ام، نه راه را بروی کاروانیان بسته ام. احمد بن حارث می گوید: -وقتی چشمم به حاضر افتاد حیرت کردم چون او بارها به دارالاماره آمده بود و با من صحبت می داشت و از طلبکارانش شکایت می داشت که او را تعقیب می کنند و او بخاطر اینکه گریبانش بچنگ طلبکاران نیفتد خودش را پوشیده می دارد. احمد بن حارث می گوید:

وقتی او را بحضورم آوردند فکر می کردم دست استغاثه بدامنم خواهد زد و از من بخشش خواهد خواست اما او فقط يك نگاه بمن انداخت و بعد رویش را برگردانید. اساسا از من توقعی بزبان نیاورد. انگار که تاکنون مرا ندیده و با من آشنائی ندارد. احمد بن حارث به حاضر گفت: -امیر المؤمنین نسبت بشما عقیده ی ناروائی ندارد. من شما را بسوی او اعزام خواهم داشت. بدین ترتیب حاضر را ببغداد اعزام داشت. هارون الرشید این وقت در «شماسیه» بسر می برد. حاضر را با مردی که «حازمی» نامیده می شد و از نسل عبد الله بن حازم بود با هم بحضور خلیفه بردند. این حازمی در بغداد بوسیله ی حاضر با احمد بن عیسی بیعت کرده بود و به عقیده ی انقلابی متهم بود. هارون الرشید ابتدا رویش را بسوی حازمی برگردانید و گفت: -از خراسان پپایتخت کشور من آمدی تا اینجا را آشفته سازی، تو آمدی که بر ضد من از مردم بیعت بگیری.

حازمی جواب داد: -هرگز چنین نکرده ام یا امیر المؤمنین! هارون برآشفت: -بخدا تو برخلاف مصالح دولت من قدم برمی داری و این هم بیعت من است که هنوز بر گردن تست، بخدا پس از من با هیچ کس بیعت نخواهی کرد. و بعد دستور داد نطع «سفره ی چرمی» را گستردند و او را بر آن سفره خوابانند و در حضور هارون سر از تنش برداشتند. هارون رویش را از کشته ی حازمی بسوی حاضر برگردانید و گفت: -آهای، تو با یحیی بن عبد الله همراه و همگام بوده یی، دستگیریت کردم و از خونت گذشتم و امانت دادم. اکنون با احمد بن عیسی همدم شده ای و او را شهر بشهر می گردانی از این خانه به آن خانه گردش می دهی و بر ضد من اقدام می کنی، تو همچون گربه ای که بچه های خود را بدنجان می گیرد و از اینجا به- آنجایشان می برد احمد بن عیسی را هم برداشته ای و جا عوض می کنی بخدا اگر او را به اینجا نیوردی و بمن تسلیمش نکنی تو را خواهم کشت. حاضر گفت: -آنچه بعرض تو رسیده یا امیر المؤمنین درست نیست.

-گفتم بخدا اگر او را بمن تسلیم نکنی گردنت را خواهم زد. حاضر گفت: -اگر چنین کنی من در پیشگاه الهی گریبانم را خواهم گرفت و با تو مخاصمه خواهم کرد. هارون تکرار کرد: -اگر احمد بن عیسی را بمن تسلیم نکنی گردنت را خواهم زد. من پسر مهدی نیستم اگر دست از تو بردارم. حاضر جواب داد. -بخدا اگر احمد بن عیسی زیر پاهایم باشد پای خود را از رویش برنخواهم داشت تا دست تو باو برسد، من پسر رسول الله را بتو بسپارم تا زیر شمشیرش بخوابانی هرگز چنین نخواهم کرد. هرچه از دستت برمی آید اقدام کن. هارون به هرثمة بن اعین فرمان داد گردن حاضر را هم بزند. این روایت نوفلی است. روایت صحیح همانست که ما ذکر کرده ایم. این حاضر بدست مهدی عباسی کشته شد زیرا مهدی از وی عیسی ابن زید را خواسته بود و او از تسلیمش امتناع کرده بود. اینکه در اینجا روایت نوفلی را آورده ایم خواستیم تمام روایاتی که ایراد کرده اند در این کتاب ذکر کنیم.

یونس بن مرزوق چنین روایت کرده است: مردی بصاحب برید (متصدی پست) در اصفهان گزارش داد که احمد بن عیسی و حاضر در بصره بسر می بردند و با یکی از دهات اهواز آمد و رفت می کنند. صاحب برید این گزارش را برای هارون الرشید فرستاد. هارون باو فرمان داد که حاضر و احمد را از بصره ببغداد بفرستد. و بعد بابو الساح که والی بحرین بود و خالد بن ازهر والی اهواز و خالد بن طرشت که در بلوچستان صاحب برید بود دستور داد که در انجام این فرمان بصاحب برید اصفهان کمک کنند. و همچنان سی هزار دینار سکه ی طلا در اختیار صاحب برید اصفهان گذاشت که در راه اقدامات خود خرج کند. صاحب برید از اصفهان باهواز آمد و در آنجا با کسی که خبر احمد بن عیسی را بوی گزارش داده بود تماس گرفت. او مردی بربری بود که «عیسی روآوردی» نامیده می شد. این عیسی روآوردی از اصحاب احمد بن عیسی بود و در عین حال باو خیانت می کرد. صاحب برید در اهواز خود را مردی معرفی کرده بود که در جستجوی زناده است. عیسی روآوردی در حضور احمد بن عیسی زبان بتمجید و تعریف

صاحب برید گشود و گفت: - این مرد از شیعه ی تست. احمد بن عیسی فریب خورده و اجازت داد که او را به محفلش راه دهند. صاحب برید به محفل احمد بن عیسی راه یافت در این هنگام ادريس بن عبد الله و مردی که روزگاری منشی ابراهیم بن عبد الله بود در آن محفل حضور داشتند. صاحب برید ابتدا دست احمد بن عیسی و بعد دست یونس بن عبد الله را بوسید، و در کنارشان نشست. صاحب برید بدین وسیله با احمد بن عیسی آشنا شد و برایش - هدیه های فراوان می فرستاد حتی دو کنیز زیبا هم بخدمت احمد و ادريس هدیه کرد. احمد بن عیسی و ادريس بن عبد الله نسبت باین مرد اعتماد کردند دعوتش را پذیرفتند، بر سر سفره اش نشستند. از خوردنی و نوشیدنی هایش خوردند و نوشیدند. وقتی صاحب برید اطمینان یافت که این دو صید وحشی را رام کرد گفت: - اهواز جای خوبی نیست، این دهکده که اکنون جای ماست جای ننگ و ناراحتی است. با من بیائید تا شما را بمصر و افریقا ببرم، در آنجا مردم از من سخن می شنوند و دعوت مرا می پذیرند.

یونس و احمد گفتند. - بچه وسیله ما را بمصر خواهی برد. از کدام راه؟ - شما را از راه دجله بواسط می رسانم و بعد راه کوفه به پیش می گیریم، و بعد از راه فرات بشام سفر می کنیم و از آنجا دروازه های مصر بروی ما باز است. یونس بن عبد الله و احمد بن عیسی این نقشه را پسندیدند و همراه صاحب برید در قایق نشستند. در این هنگام صاحب برید گروهی از افراد مسلح ابو الساح (والی بحرین) را بنام راهنمایان همراه خود برداشت و با هم راه افتادند. وقتی بواسط نزدیک شدند صاحب برید گفت. - شما اینجا بمانید تا من بواسط بروم و پاره ای از نیازمندیهای سفر را در آن شهر تهیه بینم زیرا ما درین سفر دور و دراز بیول و لوازم دیگر احتیاج خواهیم داشت. صاحب برید خود با آن مرد بربری که عیسی روآوردی نامیده می شد با هم در زورق های سریع السیر پست سوار شدند و محرمانه با افراد مسلح بحرین سفارش کردند که نگذارند این دو مرد از ماجرا آگاه شوند. و بعد خود بسوی واسط زورق روانیدند.

نگهبانان این دو مرد علوی که بنام راهنما و بدرقه ی راه همراهشان بودند بدنبال صاحب برید آهسته آهسته بسوی واسط می رفتند. ناگهان در میان راه با گروهی از مأمورین امنیت برخوردند. مأمورین امنیت جلوی این کاروان را که بسوی واسط می رفت گرفتند. چنین گفتند. - جلوی ما را نگیرند، ما از افراد ابو الساج والی بحرین هستیم و برای مأموریت مهمی اکنون به واسط می رویم. احمد و یونس و اصحابشان این سخن را شنیدند و به حقیقت این توطئه پی بردند. این قوم که از اهواز تا اینجا در خواب عقلت بسر می بردند یکباره بیدار شدند و به فکر فرار افتادند. احمد بن عیسی به نگهبانان گفت: - اکنون وقت نماز رسیده است، باید وضو بسازیم تا نماز بگذاریم، ما را پیاده کنید نگهبانان که هنوز خیال می کردند اسیرانشان از جریان امر بی خبرند با خیال راحت در زورق آر میدند. قایق رانان بسوی ساحل پارو زدند و در گوشه ی نخلستان لنگر انداختند.

احمد بن عیسی و یونس بن عبد اللہ با اصحابشان از قایق بدر آمدند و بنام قضای حاجت و تجدید وضو در لای نخل ها از چشم نگهبانان ناپدید شدند. وقتی که به انتهای نخلستان رسیدند کفشها را از پاها بدر آوردند و پا بفرار گذاشتند. ساعتی گذشت و نمازگزاران به قایق باز نگشتند. و ساعت دیگر و ساعت ها سپری شد. در این هنگام نگهبانان کنار همان نخلستان از قایق ها پیاده شدند و اینجا و آنجا در جستجوی گم شده های خود افتادند اما با همه تلاش و تقلا که در طلبشان بکار بردند نتوانستند پیدایشان کنند. دل شکسته و نومید به قایق خود باز گشتند و راه واسط به پیش گرفتند. وقتی به واسط رسیدند دیدند صاحب برید چشم به راه احمد بن عیسی یونس بن عبد اللہ نشسته و گزارش قضیه را به هارون الرشید نوشته و از طرف هارون هم سی نفر مرد مسلح به واسط آمده اند تا یونس و احمد را تحت الحفظ به بغداد ببرند. صاحب برید در يك چنین تدارك و تهیه ناگهان دریافت که احمد بن عیسی و یونس بن عبد اللہ از دستش بدر رفتند. صاحب فریاد کشید:

-نه. بخدا شما راست نمی گوئید، شما رشوه گرفته اید، شما جنایت کرده اید. و بعد نگهبانان بحرینی را به بغداد برد و آنان را در حضور هارون خیانت کار و رشوه خوار عرضه داشت هارون که سخت از این واقعه خشمناک بود و دستور داد این نگهبانان را به سختی تازیانه زدند و بعد در محبس ناراحتی که به «مطبق» معروف است بازداشت کردند هارون الرشید بخاطر همین حادثه روزگاری دراز بر ابو الساج والی بحرین خشمناک بود، و حتی تصمیم گرفت ابو الساج را به قتل رساند چون چنین گمان کرده بود که ابو الساج در ماجرای فرار یونس و احمد دخالت داشته است. بالاخره برادر او از ابو الساج شفاعت کرد و او هم از گناهش چشم پوشید. احمد بن عیسی و یونس بن عبد الله با اصحاب خود از آن نخلستان ساحلی به بصره رفتند و در همان جا اقامت گزیدند. به سال دویست و چهل و هفت هجرت احمد بن عیسی حسینی در بصره چشم از جهان فرو بست. علی بن احمد می گوید: - پدرم در شب بیست و سوم ماه رمضان سال دویست و چهل و هفت از

دنیا رفت. محمد بن منصور می گوید: -باری از احمد بن عیسی پرسیدم: -چند سال داری. در جوابم گفت: -من در دوم محرم سال صد و پنجاه و هفت بدنیا آمده ام. «با این حساب احمد بن عیسی در نودسالگی جهان را ترك گفت»

عبد الله بن موسی

عبد الله پسر موسی و موسی پسر عبد الله بن حسن مثنی است که ذکرش در فصل های گذشته گذشت. از سادات بنی حسن بود. مادرش ام سلمه دختر محمد بن طلحه و نواده ی عبد الرحمن بن ابی بکر بود. عبد الله بن موسی در عهد مأمون متواری و پوشیده بسر می برد مأمون پس از رحلت امام علی بن موسی الرضا به عبد الله بن موسی نامه ای فرستاد و او را بدوستی و معاشرت دعوت کرد، و در همین نامه چنین نگاشت. (. . . از آنچه گذشته می گذرم و کسان ترا هم می بخشم، ترا

ص: 25

بر جای ابو الحسن علی الرضا می نشانم و برای تو از مردم بیعت می ستانم. مأمون در نامه ی خود از این سخن ها بسیار نوشت ولی عبد الله بن موسی در جواب او طی نامه ی مبسوطی نوشت: « . . دیگر مرا بچه چیز خواهی فریفت. آیا بهمان بساط دعوتم می کنی که ابو الحسن صلوات الله علیه را بر آن با انگور زهر آلوده مسموم ساخته ای؟ من ترا اجابت نخواهم کرد ولی خدا می داند این امتناع من مبتنی بر ترس من از مرگ نیست، من نه از مرگ می ترسم و نه مرگ را کریمه می شمارم، بلکه برای خود جائز نمی شمارم که چنگال ترا به گریبان جان خود بند کنم. اگر این عمل برای من جائز بود بسوی تو عزیمت می کردم تا مرا از این دنیا تیره و نامطلوب خلاص سازی و شر زندگانی را از سر من بکنی. در همین نامه به مأمون می نویسد: گرفتم که دامن شما از خون ما پاک است و پدران تو چنگ و دندان به جان ما فرو نبرده اند، و حق حقیق ما را تر بوده اند و ما از پدران تویی جهت بر حذر بوده ایم و تو که با حيله های لطیف خویش مهر ما را آشکار

می سازی و کینه ی ما را پنهان می داری و يك يك از مردان پاك دامن ما را بخویش می خوانی و از میان برشان می داری در این دعوت هدف ناستوده ای نداری ولی من نمی توانم دعوت ترا بپذیرم زیرا مردی هستم که جهاد را دوست می دارم. در این دنیا هرکس آرزوی در دل می پروراند و بهوای آرزوی خویش تلاش می کند و من هم بنوبت خود آرزوی دارم. آرزوی من اینست که شمشیرم را برهنه کنم و سنانم را آماده سازم و اسبم را پروار بدارم و به جهاد بشتابم. من نمی دانم که در میان دشمنان اسلام کدام دشمن از همه مخوف تر و خطرناک تر و دفاعش واجب تر است. به قرآن کریم رجوع کردم. این آیت شریفه به چشم و دلم فرورفت یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً آن دسته از کفار که به شما نزدیک ترند برای مقاتله شایسته ترند و باید از شما خشونت و سختی ببینند. باز هم نمی دانستم که در پیرامون ما کفار کدامند. قرآن شریف این مسئله را نیز برایم حل کرده است. لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ

آنان که دشمنان خدا را هرچند پدران و برادران و خویشاوندشان باشند دوست بدارید هرگز بخدا ایمان نیاورده اند. در این معنی به فکر فرو رفته ام و ترا در میان دشمنان اسلام از همه زیان بخش تر و عنودتر یافته ام. زیرا کفار از دین اسلام بدر رفته اند و کفر خویش را آشکار ساخته اند و مسلمانان نیز این حقیقت را آشکارا دیده اند و از آنان بر حذر شده اند و بر ضدشان به دفاع و جهاد پرداخته اند ولی تو کافر فطرت همچنان با کفر خویش چهره ی مسلمان بخود گرفته ای و بنام يك مسلمان ریسمان اسلام را نخ نخ و ریش ریش می سازی و بدین ترتیب می کوشی که این ریسمان را از میان بگسلانی، پس ضرر تو در میان اعداء اسلام از همه افزون تر است این نامه نامه ای طولانیست و ما آن را در «کتاب کبیر» خود نقل کرده ایم. عبد الله بن علوی از قول پدرش روایت می کند. عبد الله بن موسی در عهد مأمون پنهان زندگی می کرد، مأمون برای وی نامه ای که متضمن امان بود فرستاد. مأمون علاوه بر امان نامه وعده داده بود که همچون امام علی الرضا

به ولایت عهد خویش منصوبش کند و گفته بود: گمان نمی کنم با این فداکاری که در حق رضا کرده ام در میان آل ابی طالب کسی از من وحشت بدارد و مرا امین نشمارد. عبد الله بن موسی پاسخ او را چنین داد: نامه ی تو بمن رسید. دریافتم که چه می گوئی و چه هدف داری. تو همچون صیادی کمین گرفته ای و مرا مانند صیدی صحرائی فریب می دهی. تو حيله ها می ورزی و هدف تو اینست که خون من بر خاک بیفشانی. من از این دانه که بر دام من می افشانی حیرت دارم. می خواهی مرا به ولایت عهد خویش برگزینی و گمان می کنی از آنچه در حق رضا کرده ای خیر ندارم. تو درباره ی من چه گمان برده ای! گمان تو اینست که من به تخت و تاج تو رغبتی دارم؟ کدام سلطنت.؟ این سلطنت که شادابی و حلاوتش ترا مست کرده است؟ بخدا اگر زنده به آتش شعله ور فروافتم بر من گواراتر و

آسان تر می آید که بر مسلمانان حکومت کنم و یک لقمه نان یا یک جرعه آب به حرام بنوشم هرچند که از گرسنگی و تشنگی بر در مرک باشم. شاید گمان تو این باشد که من هم هوس انگور زهرآلود کرده ام. همان انگور مسموم که به دهان علی بن موسی الرضا گذاشته ای. یا گمان کرده ای که من از زحمت تنهائی و استتار بجان آمده ام. اگر گمان تو اینست بخدا درست گمان کرده ای من از این زندگی به تنگ آمده ام و دنیا را در این بیغوله که جایگاه من است تیره و تاریک می بینم. افسوس که دین من بر من حلال نمی شمارد و گرنه دست بدست تو می دادم تا هم خود به آرزوی خویش برسی و هم مرا از شر زندگانی خلاص کنی اما چکنم که خداوند متعال خودکشی را حرام فرموده و اقدام به ضرر برای من جائز نیست. ای کاش تو می توانستی بی آنکه من بخواهم و بدانم به زندگانیم پایان بخشی تا هم بدرگاه خدا مقتولی مظلوم شمرده شوم و از رنج دنیا آسوده گردم.

تو بدانکه من برای جان خویش در جستجوی نجاتم. نجاتی که جان مرا از عذاب آخرت نجات دهد. من در میان وسائلی که مایه ی نجات ماست جستجو کرده ام و هیچ وسیله را مطمئن تر و مطلوب تر از جهاد نیافته ام. من در قرآن کریم جهاد با تو را شایسته ترین جهادها شناخته ام. تو دشمن اسلام و عدو عنود مسلمانان هستی. تو بدین اسلام و ملت مسلمانان خیانت می کنی. تو کفر خویش را پنهان و اسلام خویش را آشکار می داری. تو مردم بی گناه را به تهمت های بی اساس خون می ریزی. تو مال خدا را برخلاف شرع گرد می آوری و برخلاف شرع خرجش می کنی. تو آشکارا می گساری می کنی و مال ملت را به مطرب ها و مسخره ها می بخشی تو مسلمانان را از حقوق حقه شان باز می داری. تو به اسلام حيله می ورزی. تو به نفع اهل شرك و بت پرستان حکومت می کنی. تو با حيله ها و نیرنگ ها بر حدود اسلام سلطنت میرانی. تو با خدا رسول خدا راه خلاف و نفاق می پیمائی. تو با اسلام و مسلمانان همچون دشمنان خونخوار می جنگی.

اگر اجل مهلتم دهد و یاران خدا دست برادری بدست من دهند جان خود را در راه جهاد، جهاد با تو، خواهم باخت و بر سر این سودا جان شیرین خواهم گذاشت و اگر نوبت من فرارسد و تو پس از من شربت مرگ بنوشی مسلم است کیفر کردار خویش را در آن سرای دریافت خواهی داشت. من نمی گویم که بر تو ای دشمن اسلام و ای دشمن مسلمانان تا کجا کینه و عداوت دارم. خدا می داند و دانائی او به تنهائی کافیهست و السلام عبد الله بن موسی همچنان متواری و مستور بود تا عهد جعفر متوکل از جهان دیده بریست. سلیمان زینبی می گوید: چهارده روز از مرگ عبد الله بن موسی می گذشت که صبح گاهی این خبر را بعرض متوکل رسانیدند، بعلاوه خبر رحلت احمد بن عیسی نیز باو رسید. وی سخت خوشنود شد زیرا از این دو نفر می ترسید. او می دانست که ملت شیعه ی زیدیه نسبت به این دو شخصیت علوی تا چه اندازه مطیع و مؤمن هستند. متوکل از این نگران بود که مبادا يك تن از این دو نفر بر ضد او قد علم کند و اساس سلطنت او را فروریزند.

وقتی خبر مرگشان را شنید نفسی به راحتی کشید اما هفته ای چند از این حوادث بیش نگذشته بود که خود او در آن شب تاریخی بدست
غلامان ترکش به قتل رسید عبد الله بن موسی از صنعت شعر هم سررشته ای داشت. اسماعیل بن یعقوب از اشعار وی قطعه ای انشاد
کرده است.

ص: 33

محمد منتصر پسر جعفر متوکل در دوران کوتاه خلافت خود خویش خویش را از دوستان آل رسول الله نشان می داد و با پدرش که دشمن اهل بیت بود در کارهایش مخالفت می کرد. بنابراین در عهد او هیچیک از آل ابی طالب تا آنجا که ما خبر داریم نه کشته شد و نه به حبس و تبعید رفت و الله اعلم.

در ایام مستعین عباسی ابو الحسن یحیی بن عمر بن الحسن بر ضد دستگاه خلافت قیام کرد. کنیه اش را ابو الحسن نیز نوشته اند او از نسل زید بن علی بن الحسن علیها السلام بود. مادرش ام الحسن نامیده می شد و نسبت به عبد الله بن جعفر بن ابی طالب می رسانید. ابو الحسن یحیی بن عمر يك بار در عهد جعفر متوکل قیام کرده بود. وی در خراسان انقلابی بر پا ساخته بود اما عبد الله بن طاهر والی خراسان او را دستگیر کرد و بدستور متوکل تحویل عمر بن فرج رنجی که حاکم مدینه بود داد.

عمر رخجی که مردی فرومایه بود نسبت به یحیی بن عمر سخنان ناهنجاری گفت. یحیی این خشونت را با دشنام جواب داد. عمر رخجی ماجرا را به متوکل گزارش داد و ضمناً از دست یحیی شکایت کرد. متوکل فرمان داد که یحیی را ده ضربه با چوب بکوبند و بعد در بغداد به زندانش بیندازند. زندان یحیی همان «مطبق» معروف بود که خلفای بنی عباس زندانیان خود را در آنجا بازداشت می کردند. اما در آنجا بیش از روزی بسر نبرد که فرمان متوکل عوض شد. امر رسید که یحیی بن عمر را به خانه ی فتح بن خاقان ببرند و در آنجا حبسش کنند. چندی در آنجا محبوس بود تا اینکه آزادش ساختند. او پس از آزادی به کوفه آمد و در آنجا جدا دعوت خود را آشکار ساخت مرام یحیی بن عمر حسینی این بود که ملت اسلام يك تن از آل محمد را به خلافت انتخاب کنند با این قید که خلیفه از حدود عدالت و حسن سیرت تجاوز نکند. این مرام یحیی بن عمر بود تا روزی که به قتل رسید و ما بر سیاق این

کتاب جریان قتل او را خواهیم نگاشت رضی الله عنه. مردی شجاع و ورزیده تن و قوی القلب بود. دامنش به آرایش های جوانی آلوده نبود. هرچند که جوان بود از جوانی های فسادآمیز دور بود. محمد ابن احمد و احمد بن عبد الله و دیگران چنین گفته اند که یحیی بن عمر در بغداد اقامت داشت. او در خانه ی خود گرز بسیار سنگینی و احیانا که بر غلامان و کنیزان خود خشم می گرفت آن گرز گران را بگردنش حلقه می کرد. هیچ کس نمی توانست آن حلقه ی سنگین وزن را که دست توانای یحیی بر گردن او حلقه کرده بود باز کند. بالاخره یحیی شخصا باید آن حلقه را می گشود. عبد الله بن ابی الحسین روایت می کند. روزی که یحیی بن عمر می خواست نهضت خود را آغاز کند به کربلا رفت و در آنجا ابتدا مزار مقدس ابو عبد الحسین را زیارت کرد و بعد رویش را به گروهی از زوار حضور داشتند برگردانید و گفت: -من اکنون می خواهم برای احقاق حق برخیزم هرکس که با من

سر همکاری دارد آماده شود. گروهی در آنجا با وی بیعت کردند. یحیی بن عمر از کربلا بسوی «شاهی» عزیمت کرد. شب را در شاهی لنگر انداخت، در نیمه های شب به کوفه رسید. اصحاب یحیی فریاد می کشیدند. ایها الناس اجیبوا داعی الحق به داعی حق یعنی آن کس که شما را بسوی خدا می خواند پاسخ مثبت دهید. ازدحامی از مردم بدور یحیی بن عمر گرد آمدند، و بلبان نهضت او را نیرو دادند. فردای آن شب یحیی بن عمر بیت المال را تصرف کرد و از صرافان کوفه که مالیات دولت پیششان ودیعه بود خواست هرچه بعهده دارند بوی بپردازند. و بعد بسوی بنی حمان رفت، خانواده اش در آنجا بسر می بردند. یحیی بن عمر در بنی حمان جلوس کرد، ابو جعفر محمد بن عبد الله حسنی که معروف به «اذرع» بود با وی سرگوشی صحبت می کرد و از عظمت دولت بنی عباس و قدرت آنان و عاقبت کار به نجوی سخنانی می گفت در همین کیفیت عبد الله بن محمود با سپاهی مسلح و منظم او را در

محاصره قرار داد. يك نفر عرب فریاد کشید: -ای مرد! فریبت داده اند، هم اکنون سواران سلطان دارند می رسند یحیی بی درنگ بر پشت اسبش پرید و بر عبد الله بن محمود حمله کرد و با يك ضرب شمشیر که بر چهره اش فرود آورد او را از پیش خود راند. عبد الله بن محمود پشت به معرکه کرد و فرار را برقرار اختیار کرد. سپاهش هم تاب مقاومت نیاوردند و پراکنده شدند. یحیی بن عمرو که دشمن را عقب رانده بود بسوی اصحاب خود بازگشت، ساعتی پهلوی آنان نشست و بعد از آنجا بسوی وازار عزیمت کرد، لشکرش در آنجا اردو زده بودند. یحیی بن عمر در وازار هم نماند، با سپاهش از آنجا بسوی «جنلا» کوچ داد. این گزارش بغداد را به هیجان انداخت. محمد بن عبد الله بن طاهر پسر عم خود حسین بن اسماعیل را با گروهی از سرداران مانند خالد بن عمران و ابو السنه الفنوی

و وجه الفلاس و عبد الله بن بصر و سعد ضبابی به جنک یحیی بن عمر فرستاد. این قوم بی آنکه این جنک را دوست داشته باشند با کراهت بسوی یحیی بن عمر بسیج سپاه کردند. مردم بغداد اصلاً یحیی را دوست می داشتند یحیی بن عمر تنها مرد از آل ابی طالب بود که محبوب مردم بغداد بود. حسین بن علی اسماعیل بن طاهر با قوای خود بسوی کوفه عزیمت کرد چندی در آنجا بسر برد و بعد به قصد سرکوبی یحیی کوفه را ترک گفت در همین سیر و سلوک با یحیی تقریباً روبرو شد. چندی نیروی آل طاهر با یحیی بن عمر روبرو هم قرار داشتند اما با هم جنگ نمی کردند. تا اینکه یحیی از آنجا بسوی «قسین» رخت کشید. در قسین، بدهکده ای که «بخریه» نامیده می شد رفت. متصدی مالیات در آن منطقه مردی بود که احمد بن علی اسکافی نامیده می شد و فرمانده نیروی مدافع آنجا احمد بن فرج فراری بود. احمد بن علی «متصدی مالیات» تا نام عمر بن یحیی را شنید هرچه مالیات گرد آورده بود برداشت و فرار کرد.

اما احمد بن فرج مانده و در برابر یحیی ایستادگی کرد. این ایستادگی چندان دوامی نگرفت. او هم پشت بمیدان جنگ داد و گریخت اما یحیی بن عمر دیگر به تعقیبش پیش نرفت یحیی از آنجا راه کوفه پیش گرفت. در این راه سرداری که معروف به «وجه الفلس» بود با او بجنگ پرداخت. نیروی وجه الفلس هم پس از يك جنگ شدید شکست خورد. یحیی بن عمر بشکست خوردگان این جنگ هم تعرضی روا نداشت. وجه الفلس از کوفه بشاهی رفت. حسین آل طاهر در آنجا اردو داشت. او ماجرا را گزارش داد و با حسین که تقریباً در اقامت گرفته بود به کار عیش و نوش پرداخت. حسین آل طاهر آن قدر در شاهی ماند که سپاه و اسبهایشان تجدید قوا کردند. اصحاب یحیی بن عمر عقیده داشتند که خوبست حسین بن اسماعیل را غافلگیر کنند. از طرف حسین آل طاهر مردی که هیضم عجلی نامیده می شد. بسپاه یحیی پیوست نفرات او هم همراهش بودند و با نفرات خود بر حسین آل طاهر حمله ور شد اما در این حمله نخستین کسی که فرار کرد همین

هیضم بود. گفته می شود این حيله ای بود که حسین بن اسماعیل بکار برده بود یعنی یا هیضم توطئه کرده بود که بگریزد و نیروی یحیی را به- جنباند. و می گویند: -این حمله نبود بلکه هیضم چون خسته بود از جنگ گریخت. سلیمان کوفی می گوید: -من روزی با هیضم در جایی نشسته بودیم. یادی از یحیی بن عمر بمیان آمد هیضم بطلاق قسم خورد که او چون از عهده ی مبارزه با حسین آل طاهر برنیامد عقب نشینی کرد و حيله ای در این فرار بکار نبود. هیضم می گفت که یحیی بن عمر در جنگ مردی توانا و سلحشور بود به تنهایی حمله می کرد و ما او را از این کار منع می کردیم. تا اینکه يك بار همچنان بی باکانه خود را به سپاه دشمن زد و تا قلب سپاه پیش رفت. من می دیدم که ناگهان از اسب فروغلطید و کشته شد. من با اصحاب خود از جنگ باز گشتم. اصحاب حدیث می گویند: وقتی هیضم از میدان جنگ گریخت یحیی بن عمر بجای او بجنگ

پرداخت. آن قدر جنگید تا خود بقتل رسید. بر چهره اش آن قدر جای شمشیر بود که می رفت شناخته نشود. مردم کوفه از قتل یحیی بی خبر بودند. حسین آل طاهر ابو جعفر محمد بن عبد الله حسنی را که در حمان با یحیی بن عمر صحبت می داشت و او را از قدرت دولت بر حذر می ساخت بسوی اهل کوفه فرستاد و خبر قتل یحیی را بگوششان رسانید. مردم کوفه ابو جعفر حسنی را بباد دشنام و ناسزا گرفتند و آنچه از دهانشان درآمد باو برشمردند. حتی برویش پریدند تا بقتلش برسانند. غلام او در این کشمکش کشته شد. ابو جعفر حسنی دید نمی تواند شخصا با مردم خشمناک کوفه تماس بگیرد فکر دیگری کرد. یحیی بن عمر برادری از مادرش داشت که نامش علی بن محمد صوفی از نسل عمر بن علی بود. ابو جعفر از این علی بن محمد خواست که خبر قتل برادرش را بگوش ملت برساند. علی بن محمد صوفی مردی مهربان و میان مردم موجه و آبرومند بود. علی بن محمد در برابر مردم ایستاد و گفت:

برادرم یحیی در جنگ کشته شد. مردم کوفه بشدت گریستند و فریاد و ناله برداشتند. و از آنجا بسوی کوفه باز گشتند. حسین آل طاهر با سر بریده یحیی از میدان جنگ بسوی بغداد عنان پیچید. وقتی مردم بغداد سر یحیی را با او دیدند و چون در برابر نیروی دولت چاره ای نداشتند لب بانکار این واقعه گشودند. مردم می گفتند این سر، سر یحیی بن عمر نیست، یحیی کشته نشده است. مردم از شدت علاقه ای که یحیی داشتند قتل او را تکذیب می کردند این تکذیب آن چنان دهان بدهان گشته بود که کودکان کوچه فریاد می کشیدند. ما قتل و ما فرو لکن دخل البر کشته نشد، فرار هم نکرد، بلکه بیابان رفت. هنگامی که سر یحیی بن عمر ببغداد رسید. رجال شهر دسته دسته بحضور محمد بن عبد الله آل طاهر بار می یافتند و او را در این پیروزی تبریک می گفتند. مردی از شخصیت های برجسته ی بغداد که ابو هاشم داود جعفری بود و مردی سخنور و بی باک و حق گو هم بود بر محمد در آمد و گفت:

آمده ام امیر را درباره ی حادثه ای تهنیت بگویم که اگر رسول اکرم زنده بود باید بخاطر همین حادثه بوی تسلیت گفته می شد. محمد آل طاهر در پاسخ این مرد سخنی نگفت ولی بحرم سرای خود رفت و خواهر و همسر و فرزندان خود را طلبید و گفت: - هرچه زودتر این شهر را ترك گوئید و بسوی خراسان سفر کنید زیرا سر یحیی بن عمر باین شهر آمده است. تجربه شد که از این خاندان هر سری که به خانه ای آورده شود خداوند نعمت و برکت را از آن خانه و خاندان سلب خواهد کرد. خاندان طاهر بی درنگ بغداد را بعزم خراسان ترك گفتند. ابن عمار در حدیث خود می گوید: اسیران این جنگ را ببغداد آورده بودند. هرگز دیده نشد که اسرائی با يك چنین کیفیت اسف انگیز به- شهری درآیند. سپاهیان آل طاهر این اسیران را بسیار با فشار و خشونت می راندند. اگر يك تن از اسرا توی راه وامی ماند و یارای رفتن از پاهایش سلب می شد گردش را با شمشیر می زدند: خلیفه مستعین از سر من رأی فرمانی فرستاد که اسیران را آزاد کنید.

همه را آزاد کردند مگر اسحاق بن جناح که در دولت یحیی بن عمر فرمانده نیروی انتظامی بود. این مرد را در زندان نگاه داشتند تا در همان زندان جان سپرد. محمد بن عبد الله آل طاهر گفت که نعش پلید و ناپاک اسحاق را در گورستان جهودان بخاک سپارید. وی را غسل و کفن نکنید. او را در قبرستان مسلمانان دفن نکنید. نعش اسحاق بن جناح را با همان پیراهن که در برداشت و پیراهنش هم پارچه ای از بافته های شاهرود بود بر تخته پاره ای گذاشتند و ویرانه خرابه ای بردند و پای دیوار شکسته ای نهادند و آن وقت آن دیوار شکسته را بر سرش ویران کردند. رحمة الله علیه. با یحیی بن عمر گروهی از مشایخ کوفه نهضت کرده بودند. مردمی که همه اهل فضل و عفاف بودند. ما در اینجا از قول محمد بن حسین این روایت را نقل می کنیم. ابو الفرج اصفهانی می گوید: ابو محمد عبد الله بن زیدان بجلی که يك تن از اجله و اعیان مشایخ کوفه بود در ردیف طرفداران یحیی بن عمر قرار داشت. این مرد را دیده ام و از وی حدیث هم روایت کرده ام. وی در رکاب یحیی بن عمر آشکارا با شمشیر و علم اسب می تاخت و از سواران سلحشور او شمرده می شد.

من در آن روزگار که حضورش را دریافتم او را مردی گوشه گیر و هراسان می دیدم. از پرهیز و احترازی که ابو محمد عبد الله بن زیدان از دیدار مردم می جست دلیل همراهی او با یحیی بن عمر بود. ابو الفرج اصفهانی می گوید: نشنیده ام که شعرای وقت بر شهیدی از آل ابی طالب بقدری که بر یحیی بن عمر مرثیه گفته اند مرثیه بگویند. درباره ی او شعر بسیار سروده اند و از قضای اتفاق این فاجعه در روزگاری پدید آمده بود که سخن سرایان توانائی بسر می بردند. و از قضای اتفاق شعرای عصر با یحیی بن عمر همفکر و هم دین بوده اند. همه دوستش می داشتند و همه او را می ستودند. ما از ترس اطاله در این کتاب نمی توانیم آن همه اشعار را در اینجا باز گوئیم. فقط در میان آن همه مرثیه ی علی بن عباس رومی را که از فحول سخنوران عصر بود بخاطر تکمیل این واقعه یاد می کنیم. علی بن عباس رومی «این رومی» در انشای این قصیده حق سخن را ادا کرد ولی باید گفت که او در انشاء قصیده ی خود هم در مدح بیحیی بن عمر اندکی به مبالغه رفت و هم اولیای نعمت خود آل عباس را بدشنام

یاد کرد. او در اینجا آن قدر به یاوه گویی پرداخت که برای کسی این همه یاوه گوئی سزاوار نیست. و اینک آن قصیده: امامک فانظر ای نهجیک تنهج طریقان شتی مستقیم و اعوج

به پیش خود بنگر از این دوراه کدام را برخواهی گزید دوراه جداگانه که یکی راست و آن دیگر کج است. الا ای هذا الناس طال ضریرکم بآل رسول الله فاخشوا او ارتجوا

ای مردم جهان دیر بازیست که نسبت به آل رسول الله زیان می رسانید. شما در این کار یا امیدوار باشید و یا بترسید. اکل اوان للنبی محمد قتیل زکی بالدماء مضرح

آیا سزاوار است که در هر دوره ای مردی از آل محمد باید پیکر پاکش بخون مقدسش آلوده شود تبعون فیہ الدین شر ائمة و لله دین الله قد کاد یمزج

ص: 48

دین خویش را در این روزگار به ائمه ی فساد می فروشید خداوندا، این دین نزدیک است تباه شود لقد الحجوکم فی حبائل فتنه و المحلجوکم فی حبائل الحج

شما را در ریسمانهای فتنه بهم بستند و آن که شما را دست و بال بسته اند خود دست و بال بسته ترند بنی المصطفی کم یا کل الناس شلوکم لبلواکم عما قلیل مفرج

ای فرزندان مصطفی تا کی مردم گوشت شما را بدنندان خواهند گرفت دیری نمانده، نمانده که از این دام بلا آزاد شوید اما فبهم راع لحق نبیه و لا خانف من ربه یتخرج

آیا در میان مردم کسی نیست که حق رسول الله رعایت کند آیا کسی نیست از خدای خویش باک بدارد لقد عمهوا ما انزل الله فیکم کان کتاب الله فیهم مجمع

در کتاب خدا گمراه شدند و چنانکه گوئی کلام الهی و صریح و روش نیست الا خاب من انساه منکم نصیبه متاع من الدنیا قلیل و زبرج

آن کس که به طبع زخارف دنیا حق شما را زیر پای گذاشت و شما را فراموش کرد و سعادت خویش را از دست بداد ا بعد المکنی بالحسین
شهیدکم تضاء مصابیح السها و تسرج

آیا پس از آن کس که کنیه اش ابو الحسین بود چراغهای آسمانی فروغ می بخشد و روشنائی می دهند لنا و علینا لا علیه لا له تسجسج
اسراب الدموع و تشجج

برای ما و بر بخت مانه برای او و نه بر طالع او سیل اشك از چشمان فرومی ریزد و گره غم گلوی ما را می فشارد و کیف تبکی فائزا عند ربه
له فی جنان الخلد عیش محرفج

چگونه می شود گریه کرد بر آن کس که در جوار خدای خویش بسر می برد و در بهشت برین عیسی گوارا دارد و ان لا یکن حیا لدینا فانه
لدى الله حی فی الجنان مزوج

اگر چه او در میان ما زنده نیست ولی در پیشگاه الهی در بهشت برین زنده و کامران است لقد نال فی الدنیا سناء و صیئة

وقام مقاما لم یقمه مزلج

ص:50

او در این دنیا شهرت و شخصیتی عظیم یافت. و مقامی بدست آورد که هیچ کس را نصیب نگردید شوی ما اصابت اسهم الدهر بعده هوی
ما هوی او مات بالدمل بحرج

پس از او جنایات روزگار هرچه عظیم باشد دیگر عظیم جلوه نخواهد کرد و امری ساده خواهد بود و کنا نرجیه لکشف عمایه بأمثاله امثالها
تبلج

ما امیدوار بودیم که یحیی بن عمر این ابرهای خلاف را از افق اسلام بدور کند زیرا این یحیی و همانندان یحیی هستند که می توانند ابرهای
ضاللت را برطرف سازند. فساهمه ذو العرش فی ابن نبیه ففاز به و الله اعلی و افلج

پروردگار متعال پسر پیامبر خود را از دست ما ربود همه راه مرک پیش گرفتند و این جهان را ترك گفتند فاصبحت لا هم أئستوا لی بذکره کما
قال قبلی بالبسوء موزج

اکنون همی بینم که آنان یاد او را بر من هموار ساختند آن چنانکه این سهل انگاری را پیش از من «موزج» یاد کرده است!

ص: 51

و لا هو نسانی اسای علیهم بلی هاجه و الشجو بالشجو اهیج

غم آنان را او فراموشم نساخت آری او مرا بهیجان افکند غم وقتی با غم روبرو باشد هیجان می گیرد ابیت اذا نام الخلی کانما تبطن اجفانی
شیاک و عوسج

وقتی همه بخواب رفتند بیدارم چنانکه گوئی چشمان من از خار جان گداز مالا مال است أیحیی العلی الهقی لذكراك لهقه یباشر مکواها
الفؤاد فینصج

ای یحیی عظیم الشان، بیاد تو آن چنان افسوس می خوردم که آبهای من بر قلب من داغ می گذارد. بنفسی و ان فات العذاء یك الودی
محاسنك اللائی تمخ فینصج

فدای تو شوم هرچند که مرک نگذاشت کس فدای تو شود اما من فدای فضائل تو گردم همچنان درخشش روز افزون دارد لمن تستجد
الارض بعدك زینة فتصبح فی الوانها تبترج

دیگر برای چه کس زمین سبز و شاداب شود و چگونه در رنگهای بهاران خود جلوه گری کند

ص: 52

سلام و ريحان و روح و رحمہ عليک و ممدود من الظل سجيح

سلام و آسایش و رحمت و برکت بر تو باد، در سایه ای موج و وسیع آرام بگیر. و لا برح القاع الذی انت جاره یرف علیه الاقحوان المفلج

در آنجا که آرامگاه تست همیشه گلها و گیاهها موج زنند. و یا اسفا الا ترد تحیه سوی ارج من طیب رمسک بارج

ای دریغ که سلام ما را جز بوی خوش مزار نو پاسخ نمی گوید. الا انما ناح الحمائم بعدها ثویت و کانت قبل ذلك تهزج

پس از مرگ تو کبوتران می نالند ولی تا زنده بودی کبوتران را ترنم های روح افزا بود. اذم الیک العین ان دموعها تداعی بنار الحزن حین توهج

چشمان خود را مذمت می کنم زیرا اشکهایش در آتش اندوه خشک شده اند و احمدها لو کفکفت من عزوبها علیک و خلت لا حج

الحزن یلعج

ص: 53

من چشمانم را مدح می گویم از اشکهای که می افشانند بر مرگ تو درد و اندوه را تسکین می بخشد. و لیس البكاء ان تسفح العين انما احر
البكائين البكاء المولج

گریه آن نیست که اشک از دیدگان فروریزد گریه آن است که اشک ها در قلب فروروند ا تمنعني عيني عليك بعبره و انت لا ذیال الروامس
مدرج

آیا چشمان من از ریزش اشک مضایقت می کنند و تو بر دامن خاک فروخفته ای فانی الی ان یدفن القلب واند لیقتلنی الداء الدفین لاجوج
من آرزو دارم که غم من در قلب من پنهان بماند. و همین غم پنهان روزگارم را بسر آورد عفاء علی دار ظعنت لغيرها فلیس بها للصالحین
معرج

ای خاک بر سر آن خانه باد که پارسایان در آنجا مقام ندارند و تو آن خانه را بدیگران واگذاشته ای الا ایها المستبشرون بیومه اظلت علیکم
غمه لا تفرج

ای مردمی که بر قتل یحیی شادمان شده اید بر شما غمی که روی شادی نخواهد دید سایه افکنده است اُکلکم امسی اطمأن مهاده بان
رسول الله فی القبر مزعج

آیا شما خوشنودید که در خانه ی خویش بر گهواره آسایش آرمیده اید و رسول اکرم در آغوش خاك خفته است فلا تشتمو و لیخساً المرء
منکم بوجه کان اللون منه الیرندج

شماتت مکنید. خموش باشید روسیاه و بدبخت بمانید یحیی بن عمر حسینی را این رومی در این قصیده که صد و ده بیت است مدح و
مرثیه می گوید ولی مترجم بهمین چند بیت قناعت می کند زیرا از تطویل بلا طائل همه جا پرهیز می جسته است یحیی بن عمر را سوای
این رومی علی بن محمد علوی هم مرثیه کرده است

حسین بن محمد

او از سادات حسینی است. در میان مردم به لقب «حرون» معروف بوده است.

ص: 55

پس از قتل یحیی بن عبد الله در کوفه قیام کرد. مزاحم بن خاقان از جانب مستعین بالله عباسی برای دفع او با سپاه خود از بغداد به کوفه حمله آورد. هنگامی که مزاحم به کوفه نزدیک شد حسین بن محمد از کوفه خیمه بیرون زد اما از راه ناشناس ناگهان به سر من رأی رسید. در این وقت عبد الله معتز پسر جعفر متوکل بجای احمد مستعین بر مسند خلافت نشسته بود. مردم با عبد الله بیعت کرده بودند. حسین بن محمد هم با عبد الله معتز بیعت کرد. و به کوفه باز گشت. حسین بن محمد چندی در کوفه بسر برد و بعد از آنجا گریخت زیرا تصمیم داشت که از نو نهضت کند اما بزودی دستگیر شد. او را به زندان انداختند. مدتی که از ده سال افزون است وی در زندان بسر برد تا در دوران معتمد عباسی به سال دویست و شصت و هشت از زندان خلاصی یافت. حسین بن محمد برای بار دیگر در سواد کوفه بر ضد دولت وقت خروج کرد و به فتنه و آشوب پرداخت بار دیگر گرفتار شد. این سال سال دویست و شصت و نه بود.

موفق والی عراق برد. دستور داد او را در واسط به زندان انداختند. تا سال دویست و هفتاد یا هفتاد و یک در زندان بسر برد در همان جا زندگی را بدرود گفت. مردم از حسین بن محمد خوشنود نبودند. کسی را ندیده ام که اقدام او را پسندیده باشد حتی گروهی از مردم کوفه را شناختم که به حسین بن محمد دشنام می دادند و کردار او را تقیح می کردند.

محمد بن جعفر

از سادات حسنی بود. وی جانشین حسین بن محمد بود. پس از مرگ حسین در زندان بر پا خاست «ابن طاهر» والی عراق او را به حکومت کوفه برگزید. البته این انتخاب یک نیرنگ سیاسی بود. بدین ترتیب فریب خورد و دستگیر شد. نماینده ی ابو الساج او را از کوفه به سرمن رأی برد. در آنجا به زندانش انداختند او هم در زندان جان سپرد.

مردی از نسل محمد بن حنفیه که نامش بر تاریخ روشن نیست با محمد بن جعفر همکاری داشت. وقتی محمد بن جعفر دستگیر شد این مرد که از یاران او به شمار می آمد فرار کرد و بسوی ارمنیه گریخت. در آنجا غلامانش برویش شمشیر کشیدند و به قتلش رسانیدند.

ص: 58

اسماعیل پسر یوسف و یوسف پسر ابراهیم و ابراهیم پسر موسی بن عبد الله بن حسن مثنی بود. این مرد بجای آنکه دولت صالحی را پی ریزی کند به راهزنی و فساد پرداخت. سر راه بر کاروان های حج می گرفت گروهی از او باش و اراذل دورش جمع شده بودند. من از سرگذشت این مرد می گذرم زیرا دوست نمی دارم يك چنین شخصیت های فاسد را در این کتاب یاد کنم. غرض من از تدوین این کتاب حدیث راهزنان و اراذل

نیست [1]

عیسی بن اسماعیل

عیسی پسر اسماعیل و اسماعیل پسر جعفر و جعفر پسر ابراهیم بن علی بن عبد الله بن جعفر علیه السلام بود.

ص: 60

مادرش فاطمه دختر سلیمان بن محمد تیمی از نسل طلحه بن عبد الله تیمی نامیده می شد. ابو الساج او را در عراق دستگیر کرد و به کوفه زندانش ساخت. عیسی بن اسماعیل در کوفه. در زندان ابو الساج بدرود زندگی گفت.

جعفر بن محمد

در ری به قتل رسید. سلسله ی نسبش این است جعفر بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیها السلام در جنگی که میان احمد بن عیسی حسینی با عبد الله بن عزیز نماینده ی محمد بن طاهر در ری در گرفته بود کشته شد.

ابراهیم بن محمد

ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن عبید الله بن حسن بن عبد الله بن عباس بن علی علیها السلام. وی از نسل ابو الفضل العباس سلام الله علیه است مادرش کنیزی گمنام بود او را طاهر بن عبد الله در جنگی که میان او و سید کوبی در قزوین بر پا شده بود به قتل رسید. طاهر بن عبد الله شخصا قاتل اوست

ص: 61

حارث بن اسد نماینده ی ابو الساج در مدینه این احمد را به زندان انداخت. وی احمد بن محمد بن یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن علیها السلام است که در مدینه «خانه ی مروان» محبوس بود و در حبس بدرود حیات گفت!

از آنان که در عهد مهتدی بر ضد دولت وقت قیام کردند شمرده می شود. وی علی بن زید بن حسین بن زید بن علی بن السین بن علی
علیهم السلام بود

مادرش فاطمه نام داشت. فاطمه دختر قاسم بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب بود. علی بن زید در کوفه قیام کرد. گروهی از عوام الناس و اعراب با وی بیعت کردند. اما زیدیه و مردم متشخص و اهل فضل و فضیلت نسبت با و ارادتی نداشتند من از پیروان او کسی را دیدم که مذهب چندان درستی نداشت.

ص:64

مهتدی عباسی یکی از سرداران خود را که «شاه بن مکیال» نامیده می شد با لشکر عظیمی به جنگ او فرستاد این واقعه پیش از خروج «ناجم» در بصره رخ داده بود. علی بن سلیمان کوفی از قول پدرش روایت می کرد پدرش چنین می گفت: ما نزدیک به دوست تن سوار مسلح بودیم که ارتش علی بن را تشکیل می دادیم. علی بن زید با ما بود. در گوشه ای از سواد کوفه اردو زده بودیم. خبر رسید که شاه بن مکیال با قوای دولتی به جنگ ما می آیند. علی بن زید ما را در پیرامون خود جمع کرد و آن وقت گفت: -این قوم که دارند بسوی ما می آیند جز شخص من هدف دیگری ندارند من بیعت خود را از گردنتان برداشتم شما آزادید می توانید بهر سوی که خواستید بروید. ما جواب دادیم: -هرگز بخدا چنین کار را نخواهیم کرد.

ترا تنها نخواهم گذاشت. در خدمتش ماندیم. شاه بن مکیال با نیروی عظیم خود از راه رسید. لشکرش مجهز و مسلح و منتظم بود. نبرد با چنین لشکر از حدود طاقت ما بیرون بود. ترس شدیدی بدلهای ما دوید. علی بن زید این جزع و اضطراب را در چهره های ما احساس کرد. فرمود: -بایستید بنگرید من چه می کنم. ایستادیم و چشم باو دوختیم. او یکباره دست به قائمه شمشیر برد و تیغ صیقل خورده ی خود را از غلاف بدر کشید و بعد به مرکب خود مهمیز زد. تك و تنها خود را بر صفوف دشمن کوبید. صف ها را یکی پس از دیگری می شکافت همچنان پیش رفت تا از آخرین صف سر بر آورد در پشت لشکرگاه شاه بن مکیال تپه ی بلندی قرار داشت. ما علی بن زید را بر پشت آن تل بلند می دیدیم. این بار از پشت سر بدشمن حمله آورد صفوف آنان را صف پشت صف می شکافت. مردم باو کوچه می دادند و او اسب میراند تا به

ما رسید. وقتی به اردوی ما برگشت گفت: - شما از چه چیز جزع و هراس می کنید! تماشا کرده اید که من چه کرده ام. بار دوم بر دشمن حمله ور شد. باز هم سر از صفوف مؤخر سپاه بدر آورد و مانند بار نخست از همان راه که رفته بود بسوی ما باز گشت. در حمله ی سوم ما هم دلیر شده بودیم. این بار سپاه دویست نفری ما خود را بر آن لشکر عظیم زد. آن چنان جلادت بکار برده بودیم که شاه بن مکیال با زشت ترین وضعی شکست خورد. او شکست خورده بسوی مهتدی بازگشت. سلیمان کوفی گفت: - این بود داستان علی بن زید حسینی. علی بن زید مرد سلحشور و صف شکنی بود مردم کوفه هم او را می شناختند ولی در نهضت یحیی بن عمر آن چنان از دست محمد بن عبد الله آل طاهر شکنجه و عذاب چشیدند که دیگر جرأت نمی کردند بر ضد دولت آل عباس قیام کنند.

ناجم در بصره طلوع کرد. علی بن زید و گروهی از آل ابی طالب بدو پیوستند. محمد بن قاسم بن حمزة بن حسن بن عبد الله بن عباس بن علی علیها- السلام نیز ازین گروه بشمار می رفت. مادر این محمد لبابه دختر محمد بن ابراهیم بن حسن بن عبید الله بود. «محمد بن قاسم هم از پدر و هم از مادر نسب بحضرت ابو الفضل- العباس علیه السلام می رسانید»

طاهر بن احمد

طاهر بن احمد بن احمد بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیه السلام، از بنی الحسن. او هم با علی بن زید در اردوی ناجم بسر می برد. هنگامی که ناجم از تشکیلات علی بن زید و تصمیم او بیک نهضت جدید اطلاع یافت دستور داد علی بن زید و طاهر بن احمد و محمد بن قاسم هر سه را گردن بزنند. این طاهر بن احمد سرهنگان و امرای سپاه ناجم را بسوی هلی بن زید دعوت می کرد و این فعالیت با اطلاع علی بن زید صورت می گرفت. به همین جهت با دست ناجم بقتل رسیدند. این واقعه در خلافت معتمد علی الله عباسی صورت گرفت ولی ظهور او در عهد خلافت مهتدی با الله بود.

و ما هم ظهور او را از حوادث عهد مهتدی یاد کرده ایم.

حسین بن محمد

حسین بن محمد بن حمزة بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام. از نهضت کنندگان عهد معتمد عباسی است. موسی بن بغا در همدان اقامت داشت. سید کوبی در قزوین قیام کرده بود. این حسین بن محمد نیز از همراهان کوبی بود. میان کوبی و «کیغلیغ ترک» جنگ بر پا شد حسین بن محمد در این جنگ با دست سپاه کیغلیغ بقتل رسید.

یحیی بن علی

یحیی بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام. مادرش دختر عبد الله بن ابراهیم از نسل عبد الله بن جعفر بود. وی در ری با اصحاب عبد الله بن عبد العزیز که والی ری بود جنگید و از آنان چند نفر را بقتل رسانید: خود نیز در این جریان کشته شد.

محمد بن حسن

محمد بن حسن بن ابراهیم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام حارث بن اسد وی را اسیر کرد و بمدینه برد. محمد بن حسن در اراضی صقرا از جهان رحلت کرد.

حارث بن اسد که اسیرکننده اش بود پاهایش را برید و حلقه هائی را که از يك فلز بهادر پاهایش بود در آورد و پاهای بریده اش را به-
بیابان انداخت.

جعفر بن اسحاق

جعفر بن اسحاق بن موسی جعفر علیها السلام در بصره بدست سعید حاجب بقتل رسید.

موسی بن عبد الله

موسی بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیها السلام. مردی صالح و دانشمند بود. از علمای حدیث بشمار می رفت. عمر بن شیبیه و محمد بن حسن بن مسعود رزقی و یحیی بن حسن بن جعفر علوی و گروهی دیگر از اصحاب حدیث سلسله ی روایات خود را باو می رسانند. موسی بن عبد الله حسنی مرجع روایات این احادیث است. سعید حاجب او را با پسرش ادیس بن موسی و پسر برادرش محمد ابن یحیی بن عبد الله بن موسی و ابو طاهر احمد بن زید بن حسین بن عیسی ابن زید بن علی بن الحسین علیها السلام بسوی عراق می برد. قبیله ی بنی فزاره در طی راه جلوی سعید را گرفتند و جبرا اسرای آل ابی طالب را از جنگش در آوردند. آنان را با خود بعشیره ی خویش بردند تا آزادشان سازند.

ص:70

موسی بن عبد الله این آزادی را نپذیرفت و دوباره بسوی سعید باز گشت تا با هم بعراق بروند. سعید با موسی بن عبد الله بسوی عراق عزیمت کرد، وقتی بمنزل زیاله رسید در شربت موسی زهر ریخت و آن مایع مسموم را بدو نوشانید. موسی بن عبد الله در منزل زیاله از دنیا رفت. سعید حاجب سر از بدن مسموم او برداشت و برای مهتدی بالله به عراق برد. این حادثه در ماه محرم سال دویست و پنجاه و شش بوقوع پیوست.

عیسی بن اسماعیل

عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن جعفر طیار علیه السلام در موضعی بنام «حار» بدست عبد الرحمن که نماینده ابو الساج بود اسیر شد. عبد الرحمن او را بکوفه آورد. وی در کوفه وفات یافت.

محمد بن عبد الله

محمد بن عبد الله بن اسماعیل بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن ابی - الکرام بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر علیه السلام در واقعه ای خونینی بدست عبد الله بن عزیز میان ری و قزوین بقتل رسید.

علی بن موسی

علی بن موسی بن موسی بن محمد بن قاسم بن حسن زید بن حسن علیه

السلام بفرمان عیسی بن محمد مخزومی در مکه زندانی شد و در همان زندان جان سپرد.

محمد بن حسین

محمد بن حسین بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن زید بن حسن بن علی علیه السلام. در ری بدست عبد الله بن عزیز که فرماندار ری و نماینده ی طاهر بود اسیر شد. عبد الله بن عزیز او را به سرمن رأی فرستاد.

علی بن موسی

عبد الله بن عزیز فرماندار ری با محمد بن حسین حسنی علی بن موسی ابن اسماعیل بن موسی بن جعفر علیها السلام را نیز اسیروار به سرمن رأی اعزام داشت. این دو علوی یکی حسنی و یکی حسینی در زندان سرمن رأی جهان را بدرود گفتند.

ابراهیم بن موسی

ابراهیم بن موسی بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی علیها السلام در مدینه با دست محمد بن احمد بن عیسی بن منصور که فرماندار شهر بود و از جانب مهتدی بالله بر مدینه حکومت می کرد بزندان رفت و در همان زندان زندان زندگی را نیز ترك گفت. جسد او را در بقیع بخاك سپردند.

عبد الله بن محمد بن يوسف بن ابراهيم بن موسى بن عبد الله بن حسن ابن الحسين عليه السلام. مادرش فاطمه دختر اسماعیل بن ابراهیم بن موسی و از طایفه بنی الحسن بود. ابو الساج او را در مدینه بزندان انداخت. وی در زندان مدینه تا عهد حکومت محمد بن احمد بن منصور ماند و در عهد حکومت او در همان زندان جان سپرد. محمد بن احمد والی مدینه جنازه اش را با احمد بن حسین بن محمد بن عبد الله بن داود بن حسن سپرد. او جنازه ی عبد الله را در بقیع دفن کرد.

در عهد معتمد: احمد بن محمد بن عبد الله بن ابراهيم بن حسن بن اسماعيل بن ابراهيم ابن حسن بن حسن عليه السلام قيام كرد. مادرش زنی از طایفه ی انصار بود. از نسل عثمان بن حنیف [1] بود. احمد بن طولون در موضعی موسوم به «باب اسوان» ویران بقتل رسانید.

احمد بن محمد

و احمد بن محمد بن جعفر بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیها السلام بوسیله ی محمد بن میکال بنیشابور تبعید شد. محمد بن میکال او را با پدرش محمد بن جعفر با هم تبعید کرد. پدرش پیش از او وفات یافت. ما از وفات محمد بن جعفر یاد کرده ایم. این احمد بن محمد پس از وفات پدر در عهد خلافت معتمد بدرود زندگانی گفت.

عبد الله بن علی

عبد الله بن علی بن عسی بن یحیی بن زید بن علی بن حسین علیها السلام در يك حادثه ی جنگی که احمد موفق و «حمارویه» ابن احمد بن طولون وقوع یافت به قتل رسید.

علی بن ابراهیم

علی بن ابراهیم بن حسن بن علی بن عبید اللہ بن حسین علیہ السلام. در سرمن رأی بر در خانه ی جعفر بن معتمد کشته شد. قاتل او شناخته نشده است.

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن محمد بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین ابن عمر بن علی علیہ السلام که مادرش ام نوفل دختر جعفر بن حسین بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیہا السلام بود بدست عبد العزیز ابن ابی دلف اسیر شد. عبد العزیز او را در دهکده ای میان قم و ساوه گردن زد. آرامگاهش آنجاست.

حمزة بن حسن

حمزة بن حسن بن محمد بن جعفر بن قاسم بن اسحاق بن عبد اللہ بن جعفر طیار علیہ السلام. بدست صلاب ترك کشته شد. صلاب ترك او را در جنگی که با هوذان دیلمی داشت اسیر گرفت. حمزه بن حسن از هوذان طرفداری می کرد و در سپاه او

بسر می برد. صلاب ترك ابتدا گردن حمزة بن حسن را با شمشیر زد و سپس مثله اش کرد یعنی گوش و بینی و دست و پایش را برید.

حمز بن عیسی

حمزه بن علی بن محمد بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیها السلام. در جنگی که میان صفار با حسن داعی طبرستان بر پا شده بود به قتل رسید.

محمد و ابراهیم

محمد و ابراهیم فرزندان حسن بن علی بن عبد الله بن حسین بن علی بن الحسین علیها السلام بودند

حسن بن محمد

این دو برادر با حسن بن محمد بن زید بن عیسی بن زید بن الحسین در همین واقعه که میان داعی طبرستان با صفار اتفاق افتاد به قتل رسیدند.

اسماعیل بن عبد الله

و از کشته شدگان این جنگ یکی هم اسماعیل بن عبد الله حسین ابن عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله جعفر طیار است. او هم در رکاب داعی کبیر می جنگید و با دست همراهان صفار کشته شد.

ص: 77

محمد بن الحسین

محمد بن حسین بن محمد بن عبد الرحمن بن قاسم بن زید بن حسن علیه السلام. مادرش دختر عبد الله بن حسین از نسل عبد الله بن جعفر بود. او در زندان سرمن رأی از جهان رخت بریست.

موسی بن موسی

و همچنان از علویین که به عهد عبد الله معتز در انقلاب های مصر شرکت داشتند و بوسیله ی سپاه بنی عباس اسیر شدند و به سرمن رأی اعزام شدند یکی موسی بن موسی بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن الحسن بن علی علیهما السلام است. او در خلافت عبد الله بن متوکل که لقبش معتز بالله بود اسیر شده بود و در سرمن رأی زندانی بود. از زمان معتز تا زمان معتمد در زندان بسر برد و در همان زندان بدرود حیات گفت

محمد بن احمد

سعید حاجب: محمد بن احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیها السلام را با پسرانش:

و علی بن محمد را زندانی ساخت. محمد بن احمد بن عیسی و پسرش احمد بن محمد هر دو در زندان از دنیا رفتند. اما پسرش علی بن محمد آزاد شد و او اکنون که سال سیصد و سیزدهم هجری است زنده است. ابو الفرج اصفهانی نویسنده این کتاب می گوید: اکنون که به تصنیف این کتاب را اشتغال دارم علی بن محمد حسینی زنده است و من از او احادیث روایت می کنم. وی از محمد بن منصور مرادی روایت می کند و سند محمد بن منصور نوشته هائی از احمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیها السلام در احکام شرع است. این احمد بن ابراهیم بن علی جد علی بن علی بن محمد است.

حسین بن ابراهیم

حسین بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی علیها السلام است. یعقوب بن لیث صفاری وقتی که بر نیشابور غلبه کرد او را به زندان انداخت. همچنان او را بسته به زنجیر همراه خود به طبرستان می برد که در

طی راه دیده از جهان فرویست.

محمد بن عبد الله

محمد بن عبد الله بن زید بن عبید الله بن زید بن عبد الله بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام. وی در زندان یعقوب صفاری در نیشابور بدرود زندگی گفت. یعقوب بن لیث صفاری او را در طبرستان اسیر کرده بود و با خود به نیشابور آورده بود. عمرش در محبس یعقوب بسر رسید.

علی و عبد الله

این دو مرد فرزندان موسی بن عبد الله بن موسی بن جعفر علیهما السلام بودند. به رافع بن لیث گزارش شده بود که گروهی از آل ابی طالب تصمیم گرفته اند که بر ضد دولت عباسی قیام کنند. رافع چهار تن از متهمین را دستگیر ساخت. از این چهار تن دو تن علی و عبد الله فرزندان موسی بن عبد الله بوده اند.

علی بن جعفر

نفر سوم علی بن جعفر بن هارون اسحاق بن حسن بن زید بن الحسن

ص: 80

عليه السلام بود

محمد بن عبد الله

و نقر چهارم: محمد بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابراهيم بن محمد بن علي بن عبد الله بن جعفر طيار عليه السلام بود.

ص: 81

آنان که در عهد معتضد بقتل رسیده اند. محمد بن زید محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن الحسن علیه السلام. او معروف به داعی است. او را «صاحب طبرستان» نیز می نامند. اسماعیل بن احمد بر خراسان غلبه کرد و یکی از سرداران خود را که محمد بن هارون نامیده می شد به طبرستان فرستاد تا با محمد بن زید که برادر داعی طبرستان بود بجنگد و او را از پای در آورد. محمد بن هارون با سپاه خود از خراسان به سوی طبرستان عزیمت کرد.

محمد بن زید بالشکر خود بدفاع برخاست بر دروازه ی گرگان میان این دو نیرو جنگ در گرفت. محمد بن زید در این جنگ بخاک و خون غلطید. هنوز رمقی بتن داشت که او را از میدان جنگ بگراگان بردند و در آنجا رخت از این جهان بر بست. پسرش زید بن محمد بدست نیروی محمد بن هارون اسیر شد. محمد بن هارون شخصا بر جنازه ی محمد بن زید نماز خواند و خود دفنش کرد [1] این واقعه در ماه رمضان سال دویست و هشتاد و نه اتفاق افتاده [2] پسرش زید پس از این ماجرا به خراسان رخت کشید و هم اکنون در آنجا اقامت دارد [3]

حسن بن یوسف

[1] در ضمن فتنه های اسماعیل بن یوسف برادرش حسن به قتل رسید. مادر حسن ام سلمه دختر محمد بن عبد الله حسنی بود. حسن در آن هنگام که برادرش اسماعیل با مردم مکه می جنگید هدف تیری قرار گرفت و بخاک و خون غلطید.

جعفر بن عیسی

[1] در همین واقعه جعفر بن عیسی که از نسل عبد الله بن جعفر بن ابی طالب است نیز کشته شد مادر ابن جعفر کنیزی گمنام بود.

احمد بن عبد الله

[1] عبد الرحمن که نماینده ابو الساج در مکه بود ابن احمد بن عبد الله حسنی را به قتل رسانید.

ص: 84

محمد بن عبد الله بن محمد بن قاسم بن حمزة بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی علیه السلام. در خلافت معتضد بوسیله ی عمال علی بن محمد والی بصره دستگیر و محبوس شد. وی در زندان بصره زندگی را بدو گفت. این محمد بن عبد الله نیز از نسل ابو الفضل العباس بن علی علیها- السلام است.

آنان که در این دوره بقتل رسیده اند.

محمد بن علی

محمد بن علی بن ابراهیم بن حسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسین بن علی بن الحسین علیهما السلام.

علی بن محمد

و علی بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن محمد بن علی علیه السلام. این دو شخصیت علوی با قرمطی که به «صاحب خال» معروف بود بقتل رسیده اند. بی آنکه در صف هواخواهان با پیروان قرامطه قرار داشته باشند. این دو مرد علوی را بتهمت زده بودند که با قرامطه همکاری دارند.

و بمبنای همین تهمت دست و پایشان را بریدند و گردنشان را با شمشیر زدند.

زید بن الحسین

زید بن حسین بن حسین بن زید بن علی بن الحسین علیهما- السلام. چنانکه می گویند: قرامطه او را در راه مکه بقتل رسانیده اند. ابو الفرج اصفهانی «نویسنده ی کتاب» همی گوید که حکیم بن یحیی حدیثم کرده است. -حسین بن حسین بن زید «یعنی پدر زید بن حسین» شیخ طایفه ی بنی هاشم بود. از اکناف جهان بسوی وی اموال و هدایا می رسید. حکیم بن یحیی بمن گفت: -روزی در محفل رو با جد تو ابو الحسن محمد بن احمد اصفهانی نشسته بودیم. گروهی از آل ابو طالب هم همنشین ما بودند. حسین بن حسین بن زید بن علی و محمد بن علی بن حمزه علوی عباسی و ابو هاشم داود بن قاسم جعفری هم حضور داشتند. جد تو ابو الحسن محمد اصفهانی بحسین بن حسین گفت:

ص: 87

-یا ابا عبد الله تو متشخص ترین فرزندان رسول الله هستی و ابو- هاشم متشخص ترین فرزندان جعفر. . و شما دو شیخ محترم از آل رسول الله هستید. و بعد در حقشان دعا کرد. محمد بن علی بن حمزه به سخن در آمد و با لحن غرض آلودی گفت: -یا ابا الحسن، این تشخص بچه کارشان می خورد اگر این دو تن شیخ هاشمی تشخص خود را در این روزگار بمردم زمانه عرضه کنند در برابرش يك پر سبزی هم دریافت نخواهند داشت. این چه کالائست که در بازار عصر بيك شاخه ی سبزی هم فروخته نخواهد شد. حسین بن حسین از این سخن خشم گرفت و گفت: -به من چنین می گوئی، بخدا دوست نمی دارم نسب من بفاصله ی يك پدر از رسول اکرم دور باشد و در عوض ملك و مال دنیا را سراسر بمن عطا کنند. حکیم بن یحیی گفت: -این حسین بن حسین پسری داشت که زید نامیده می شد و زید در راه مکه به قتل رسید. زید بن حسین از جوانمردان بنی هاشم بود.

چه از لحاظ سخاوت، چه از لحاظ ظرافت و لطف، چه از لحاظ زیبایی چهره و جمال صورت وی با فرزندان جعفر متوکل عشرت و آمیزش داشت. گاهی که بدیدار آنان می رفت در قصرشان تجملات زندگی بسیار می دید. فرش های زیبا، ظرفهای گرانبها، تخت ها و مسندها و تشریفات دیگر. پدرش می گفت: -وقتی بنی اعمام من از بنی عباس به باز دیدم می آیند باید با همین تشریفات از آنان پذیرائی کنم. پدرش هم بهوای دل او هرچه داشت خرج می کرد تا شخصیت او در چشم آل متوکل خفیف نشود. گاهی که تهی دست بود و از عهده ی دلخواه پسرش بر نمی آمد زید خشم می گرفت و با خشم حضور پدر را ترك می گفت و قسم می خورد که بر ضد خلیفه نهضت خواهد کرد و بدین وسیله ثروت مطلوب خود را بدست خواهد آورد. حسین بن حسین که پسرش را در حین اندیشه ی خطرناك می دید بسوی او می دوید و گریه می کرد و قسمش می داد. حسین بن حسین از ترس اینکه پسرش راه خلاف پیش گیرد نزد مادر او می رفت.

مادرش کنیز بود. بمادرش می گفت پسر تو زید از من چنین و چنان خواسته و من نتوانسته ام خواسته هایش را تأمین کنم. او قسم خورده که اگر پولش ندهم بر ضد دولت خروج کند. تو از زروزیور هرچه داری در اختیار او بگذار تا مهمانی خود را برگذار کند. همسر حسین بن حسین می گفت: -این طور نیست. او ترا می ترساند، او چنین تصمیم ندارد. فقط تهدیدت می کند. می گویی نه؟ يك بار اعتنايش نکن. آزادش بگذار ببین چه از دستش بر می آید. حسین بن حسین در جواب زنش گفت: -تو اشتباه می کنی، خلاف گمان تو من می دانم پسر من از عهده ی آنچه می گوید بر خواهد آمد. شنشنه اعرفا من احزم این خصلتی است که میراث خون اوست. بدین ترتیب هرچه زید می خواست با او می دادند.

محمد بن حمزه

محمد بن حمزة بن عبید الله بن عباس بن حسن بن عبید الله بن عباس ابن علی علیهما السلام

ص: 90

«از نسل ابو الفضل العباس علیه السلام» محمد بن طغج او را در باغی که از آن خودش بود بقتل رسانید. احمد بن محمد مسیب می گوید: -محمد بن حمزه از اعیان رجال آل هاشم بود. در زمان او محمد طغج حکومت می کرد اما او هرگز این مرد را «امیر» نمی نامید و همیشه از وی بد می گفت و مردم را برزد او تحریک می کرد. «این طغج» غلامی از بردگان فرومایه را که بمردی دوره گرد تعلق داشت تطمیع کرد او را در خانه ی خود نگاه داشت و بعد به صاحبش که مردی پریشان روزگار و پست بود گفت: -غلام تو در خانه ی محمد بن حمزه زندگی می کند و از قید بردگی تو خود را آزاد می داند. آن دوره گرد رجاله باغوای محمد بن طغج گروهی از اوپاش و اراذل را که با خودش همکار بوده اند بسوی خود خواند و با هم در باغ وسیع محمد بن طغج کمین گرفتند و او را که برای گردش بیابان آمده بود ناگهان هدف حمله قرار دادند. این اراذل محمد بن حمزه را با کارد قطعه قطعه کردند. تمام روز را محمد در گوشه ی آن باغ به خاك و خون خفته بود.

دوره گردان پست فطرت هم از ترس اینکه محمد بن حمزه بهبودی یابد و دمار از روزگارشان برآورد تمام آن روز بر پیکر بی جانش شمشیر زدند. می آمدند و می رفتند و ضربی بر وی فرود می آوردند. بدین ترتیب محمد بن حمزه علوی از جهان رخت بربست.

ص: 92

آنان که در این دوره بقتل رسیده اند.

عباس بن اسحاق

عباس بن اسحاق بن ابراهیم بن موسی بن جعفر علیها السلام. همان کس است که او را «مهلوس» هم می نامیدند. وی را ارمنی ها در شهری از شهرهای ارمنستان که «دبیل» نامیده می شد بقتل رسانیدند حسین بن محمد قطربلی برای من این سرگذشت را روایت کرد.
[1]

محسن بن جعفر

محسن بن جعفر بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم بدست اعراب بدوی در بیان بقتل رسید.

سرش را بی‌غداد آورده بودند. قاتلش که يك عرب بیابانی بود ادعا می کرد که چون محسن بن جعفر دعوی خلافت داشت و می خواست بوسیله عرب های چادر نشین بر ضد حکومت وقت نهضت کند او را بقتل رسانیدم.

يك علوی گمنام

ابو الحسن علی بن ابراهیم علوی در وسط مسجد جامع کوفه. آنجا که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب برای قضاوت جلوس می فرمود مسجدی بنیان کرد. آل عباس که همیشه نسبت به علویون کینه و عناد داشتند از این بنیان خوششان نیامد. باعتبار قدرتی که داشتند آن مسجد را ویران کردند بعلاوه با گروهی از اراذل و اوباش بسمت مزار مقدس امیر المؤمنین حمله بردند بر دیوار حرم کلنگ گذاشتند تا قبر مقدس علی را نیز ویران کنند علویون دیگر طاقت نیاوردند، بدفاع برخاستند. جنک میان آل عباس و آل علی در گرفت. چند تن از بنی عباس کشته شدند و مردی نیز از آل ابی طالب بقتل رسید که گمنام است. ورقاء بن محمد بن ورقا جماعتی از آل ابی طالب را با زنان و فرزندان - شان را دست بسته بی‌غداد برد تا بکیفر این اقدام حبسشان کند اما نتوانست زیرا در این هنگام ابو الحسن علی بن محمد بن الفرات بوزارت رسید و

علویون را از چنگ بنی عباس رها کرد و با احترام بسوی خانه هایشان باز گردانید. [1]

طاهر بن یحیی

بما نوشته اند که متصدی مالیات در مدینه طاهر بن یحیی بن حسن ابن جعفر بن عبید الله بن حسین بن علی بن زید بن علی علیه السلام را مسموم ساخت. محرمانه بوی زهر خورائید و به قتلش رسانید. طاهر بن یحیی مردی بزرگ منش و فاضل و دانشمند بود. از پدرش و علمای دیگری که روایت حدیث می کردند حدیث روایت می کرد. اصحاب ما از احادیث او روایاتی دارند.

یک طباطبائی

قرمطی معروف به «ابن الحبانی» وقتی بکوفه آمد مردی علوی

ص: 95

را از خانواده ی طباطبا بقتل رسانید. برای ما مقدور نبود که از نسب این علوی طباطبائی آگاه شویم.

گروهی دیگر

در اراضی یمامه گروهی از علویان که به «بنو الأخیضر» شهرت دارند کشته شدند. ما از انساب مقتولین یمامه اطلاعی در دست نداریم. «بنو الاخیضر» با کشتارهایی که در یمامه دارند معهدا بر آن منطقه استیلا یافتند. مقامشان در آنجا شامخ و عظیم شد تا آنجا که قرامطه ی پیروز نتوانستند به حوزه ی فرمانفرمائی بنو الاخیضر در یمامه رخنه کنند.

ص: 96

محمد بن علی بن حمزه (راوی معروف) در روایت خود چند تن از آل ابی طالب را نام برد که در حوادث مختلف زندگی بقتل رسیده اند و حکومت های وقت بخونشان آلوده نبوده اند. بعلاوه تاریخ مشخص و معلومی هم برای زندگانی و وفاتشان بدست نیاورده تا بدانیم این قوم در چه عهد و عهد کدام خلیفه زندگی را بدرود گفته اند. من اکنون بروایت محمد بن علی بن حمزه از آنان یاد می کنم و صحت و سقم این حکایات را بعهدده ی راوی می گذارم اگر در بیان این سرگذشت ها لغزش یا خطائی پدیدار است ذمت من از آن برائت دارد. اکنون بنقل روایات محمد بن علی بن حمزه می پردازیم.

حسن بن محمد

حسن بن محمد بن عبد الله الاشر محمد بن عبد الله بن حسن بن حسن علیه السلام.

در راه مکه به قتل رسید. وی را طایفه ای از بنی طی که «بنوبنهان» نامیده می شدند کشته اند.

عبد الله بن محمد

عبد الله بن محمد بن سلیمان بن عبد الله بن حسن بن حسن علیه السلام. سیاهان «جار» به کشتن او متهم هستید [1]

علی بن علی

علی بن عبد الرحمن بن قاسم بن زید بن حسن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام که از سادات حسنی است. او را قومی از طایفه ی بنی مالک که به بنی جهینه شهرت دارند در میان اراضی «اغیفر» و «ذی المره» به خاک و خون کشیدند.

قاسم بن زید

قاسم بن زید بن حسن بن عیسی بن علی بن حسن بن علی که مادرش دختر قاسم بن عقیل بن عبد الله بن محمد بن عقیل بود.

ص: 98

در موضعی موسوم به «معبال» میان «وادی» و «ذی المروه» بدست جماعتی از قبیله ی طی کشته شد.

محمد بن عبد الله

محمد بن عبد الله حسن بن علی بن جعفر بن محمد صلوات الله علیها. او هم با دست بنی طی در موضعی که «رویضات» نامیده می شود هدف تیر قرار گرفت و با همان ضربه جان سپرد.

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن عبد الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن علیه السلام. که مادرش فاطمه دختر محمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن حسن علیه السلام بود یعنی از پدر و مادر نسبت به امام حسن بن علی می رسانید. بدست غلامانش در «فرع مسور» کشته شد.

علی بن موسی

علی بن موسی بن علی بن محمد بن عون بن محمد بن علی علیه السلام معروف به «محمد حنفیه» که مادرش زینب دختر حسین بن حسن افضس بود. در یکی از دهکده های اطراف مدینه بدست قاتل گمنامی به قتل رسید.

ص: 99

قاسم بن یعقوب

قاسم بن یعقوب بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر طیار علیه السلام قاتل او زیاد بن سوار بود. گفته می شود که قبیله ی بنو سلیم او را به قتل رسانیده اند. به قتل او بنو شیبان هم متهم هستند. می گویند که شیانی ها این قاسم بن یعقوب را در موضعی معروف به «عرق الظبیه» کشته اند.

جعفر بن صالح

جعفر بن صالح بن ابراهیم بن محمد بن علی بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن جعفر طیار علیه السلام. مادرش زنی از بنی مخزوم بود. سیاهان در عهد حکومت اسماعیل بن یوسف خویش را بر خاک ریخته اند.

عبد الرحمن بن محمد

عبد الرحمن بن محمد بن عبد الله بن عیسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن جعفر طیار علیه السلام مادرش زنی از فرزندان طلحه بن عبد الله تیمی بود. سلیمان بشه سلمی به خودش متهم است.

احمد بن قاسم

احمد بن قاسم بن محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین

علیها السلام. او به سمت «نسا» و «ایبورد» می رفت. مردم آن شهرها وی را بسوی خود خوانده بودند. او بنام امامت و پیشوائی راه خراسان به پیش داشت. سه منزل دور از ری گروهی از گدایان به وی حمله آوردند و خوشش بر خاک ریختند

حسین بن علی

حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفر بن علیها السلام. در تقلیس که از شهرهای ارمنه ارمنیه است بدست قومی معروف به صفار کشته شد [1]

محمد بن احمد

محمد بن احمد بن حسن بن علی بن ابراهیم بن حسن بن حسن علیه السلام بدست ارمنی ها در «شمشاط» به قتل رسید [2]

ص: 101

محمد بن جعفر

محمد بن جعفر بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن بن حسن علیه السلام. مادرش زنی از طایفه ی انصار بود. در راه با گروهی از خوارج برخورد کرد. این دسته از خوارج به «قعه» شهرت داشتند یعنی اهل جنك و انقلاب نبودند. محمد بن جعفر بدست این قوم کشته شد

قاسم بن احمد

قاسم بن احمد بن عبد الله بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر طیار علیه السلام مادرش زنی از نسل زبیر بن عوام بود. در کشور حبشه. در محلی بنام «بجه» بقتل رسید. قاتلش معلوم نیست

جعفر بن حسین

جعفر بن حسین بن حسن افطس بن علی بن الحسین علیها السلام و .

جعفر بن اسحاق

جعفر بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن عبد الله بن جعفر بن محمد بن علی علیه السلام. معروف به «ابن الحنفیه» همان عبد الله بن عبد الحمید عمری که در افریقا می جنگید وقتی بر اراضی «بجه» غلبه کرد گردن این علوی را با شمشیر زد.

محمد بن علی

محمد بن اسحاق بن جعفر بن قاسم بن اسحاق جعفری. از نسل جعفر طیار. بدست عبد الله بن عبد الحمید عمری در جنگی که با ابراهیم بن محمد علوی داشت کشته شد زیرا محمد بن علی جعفری از همدستان پسر عمش ابراهیم بن محمد بود.

احمد بن علی

احمد بن علی بن محمد بن عون بن محمد بن علی علیه السلام. برادرش عیسی علی وی را در «ینبع» به قتل رسانید.

داود بن محمد

داود بن محمد بن عبد الله بن داود بن عبد الله بن عباس بن علی علیه السلام با دست ادیس بن موسی بن عبد الله حسنی در ینبع کشته شد. «این داود از نسل ابو الفضل عباس بن علی علیها السلام بود»

ایوب بن قاسم

ایوب بن قاسم بن حسن محمد بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام در سودان «افریقا» کشته شد.

جعفر بن علی

جعفر بن علی بن حسن بن علی بن عمر بن علی بن الحسین علیها السلام. در جنگی میان محمد بن زید و مردم نیشابور در گرفته بود بر دروازه ی نیشابور کشته شد.

حسین بن احمد کوکبی

این کوکبی حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد ارقط بن عبد الله بن علی بن الحسین علیها السلام است. مادرش دختر جعفر بن اسماعیل بن جعفر بن محمد صلوات الله علیهما است. کوکبی بدست حسن بن زید معروف به داعی کبیر و صاحب طبرستان که پسر عمش بود به قتل رسید. زیرا به حسن بن زید گزارش داده بودند که حسین بن احمد کوکبی با او سر خلاف و نزاع دارد.

عبید الله بن حسن

عبید الله بن حسن بن جعفر بن عبید الله بن حسین علی بن حسین علیها السلام.

حسن بن زید او را با حسین بن احمد کوکبی بحضور خود طلبید و زبان به خشونت گشود. این دو علوی نیز در جواب حسن بن زید از سخن باز نماندند. هرچه او گفت بدو باز گردانیدند. حسن بن زید خشمناک شد و دستور داد این دو علوی را بخوابانند و شکمشان زیر پای جلادها لگدمال کنند. و بعد فرمان داد که پیکر نیمه جانشان را در برکه به آب بیندازند. حسین بن احمد کوکبی و عبد الله بن حسن در آن برکه غرق شدند و جان سپردند. معه‌ها حسن بن زید دست از جسم بی جانشان برنداشت. امر کرد که این دو جنازه را در سرداب بیندازند جنازه ی این دو علوی مقتول در آن سرداب ماند تا وقتی که یعقوب بن لیث صفاری بر حسن بن زید غلبه کرد و جنازه ها را از سرداب بدر آورد و دفنشان کرد. سعید بن محمد انصاری آن چنانکه احمد بن سعید از یحیی بن حسن روایت می کند این شعرها را در رثای عبید الله بن حسن سرود یا کیف انسیت قتلی قد مضوا سلفا

چگونه آن کشتگان را فراموش می کنم. آرزویی دارم که مایه ی تسلیت من است بر آنان پروردگار رحمت فرستد چندانکه خورشید می درخشد و قمری ها نهال های تازه را در زیر پای خود می جنبانند هم او گفته یا قتیلا. یا مسلما لغشوم لو یسیف تلقاه کان قتیلا

عق آباه و قریاه منه و عصی الله ربه و الرسولا

ای کشته ای که بدست ظالمی تسلیم شده ای ای کاش ترا با شمشیر می کشند قاتل تو عاق پدران و خویشاوند خویش است قاتل تو در قتل تو خدا و رسول خدا را عصیان کرده است.

عبيد الله بن حسن بن جعفر بن عبيد الله بن حسين علي بن حسين عليها السلام.

ص:

امام سجاد علیه السلام بود. او پسر خاله ی حسن بن زید صاحب طبرستان و فرماندار شهرستان ساری بود. در آن هنگام حسن بن زید بر طبرستان و گرگان حکومت مستبدانه ای داشت [1] عقیقی شنید که حسن بن زید به جنگ با خجستانی گرفتار و کشته شد به همین جهت به فکر سلطنت افتاد و مردم را بسوی خود دعوت کرد! اما این خبر تکذیب شد زیرا حسن بن زید از دست خجستانی به آمل گریخته بود. عقیقی از ترس پسر خاله ی خود به گرگان گریخت و دست اتحاد به خجستانی داد. میان حسن بن زید از طبرستان و عقیقی از گرگان جنگی در گرفت.

در این جنگ عقیقی شکست خورد و دو بار، به گرگان گریخت حسن بن زید برادر خود محمد بن زید را بسوی پسر خاله فرستاد و او را امان داد و بعد دستور داد گردش را با شمشیر زدند

حسن بن عیسی

حسن بن عیسی بن زید بن حسین بن عیسی بن زید بن علی بن الحسین علیها السلام در گرگان بدست خجستانی کشته شد.

محمد بن حمزه

حسن بن زید صاحب طبرستان این محمد بن حمزه را مسموم کرد. محمد بن حمزه بن یحیی بن حسین بن زید از سادات بنی الحسین و نسبت به علی بن الحسین علیهما السلام می رساند.

پسر داود

ادریس بن موسی پسری گمنام از پسران داود بن ابراهیم بن حسن بن ابراهیم بن عبد الله بن حسن بن حسن علیه السلام را به قتل رسانید.

ادریس بن علی

ادریس بن علی بن حسن بن محمد بن عبد الرحمن بن قاسم بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام بدست زنی که برده ی مزدی عمری بود در مدینه کشته شد.

سلیمان بن علی

محمد بن علی بن قاسم بن محمد بن یوسف حسنی برادر خود سلیمان بن

علی را در طبرستان به قتل رسانید. جنازه اش در طبرستان دفن شد.

احمد بن عیسی

گفته می شود که او بدست حسن بن ابی طاهر کشته شده است. احمد بن عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی علیه السلام در جنگی که میان علویون و جعفریون در گرفت به قتل رسید در حادثه ای که میان فرزندان جعفر طیار و امیر المؤمنین علی علیه السلام پدید آمد تعداد بی شماری از آل ابو طالب به قتل رسیدند و ما اکنون نام جمعی از آنان را که توانسته ایم بشناسیم در اینجا یاد می کنیم. داود بن احمد بن عبید الله بن موسی بن عبد الله بن حسن بن حسن (ع) جعفریون او را در «مضیق» طی جنگی که با علویون داشته اند کشته اند. علی و احمد پسران ادريس بن محمد جعفری احمد و صالح پسران محمد بن جعفر بن ابراهیم محمد و عبد الله فرزندان داود بن موسی بن عبد الله بن حسن

ص: 110

محمد بن جعفر بن حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام علی بن محمد حسینی و صالح بن موسی بن عبد الله بن موسی. در آن جنك
که میان ادريس بن عبد الله بن موسی و داود بن موسی الحسنی در گرفته کشته شده است. ابراهیم بن عبد الله بن داود بن محمد بن جعفر
بن ابراهیم. پسر گمنام از داود بن محمد بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبد الله بن جعفر محمد بن حسن بن جعفر بن موسی بن جعفر
علیهما السلام که هشت نفر از آل عبد الله بن جعفر را در محلی پیدا کرد و هر هشت نفر را به قتل رسانید. حسن بن حسین بن محمد بن
سلیمان بن داود بن حسن بن؟ حسن؟ حسین علیه السلام که همین ایام در مدینه به قتل رسید [1]

فرزندان محمد بن یوسف ابو القاسم احمد بن ابراهیم بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن علیه السلام و پسرش محمد و ابراهیم بن محمد بن هارون ابن محمد بن قاسم بن حسن بن زید را به قتل رسانیدند گروهی از بنی جعفر در راه بمن محمد بن علی بن جعفر الصادق

ص: 112

علیه السلام را بچنگ آوردند و سر از بدنش جدا کردند احمد بن علی بن عبد الله بن موسی بن حسن بن علی بن جعفر علیه السلام محمد بن جعفر بن حسن بن موسی بن جعفر علیهما السلام صالح برادر ادیس بن موسی بن عبد الله حسنی محمد بن یحیی بن عبد الله ابن موسی بن عبد الله بن حسن را به قتل رسانید. محمد بن جعفر بن محمد بن ابراهیم الحسنی و هم در این فتنه. احمد بن موسی بن محمد بن سلیمان بن داود بن حسن حسنی و محمد بن احمد بن علی حسنی به قتل رسیدند. و حسن بن جعفر بن حسن بن حسن بن علی حسنی معروف به «ابن ابی رواح» و علی بن محمد بن عبد الله «فافا» جعفری معروف به ابی شرواط

احمد بن علی بن اسحاق جعفری مطرف بن داود بن محمد بن جعفر بن ابراهیم جعفری اصحاب ابو الساج در سالی که برای مناسک حج بمدینه رفته بود صالح بن محمد بن جعفر بن ابراهیم. و عباس بن محمد پسر عم او را بقتل رسانیدند و سرهایشان را بکوفه فرستادند. حسین بن یوسف برادر اسماعیل بن یوسف هم در مکه طی هرج و مرجی که میان مردم آن شهر پدید آمده بود کشته شد. جعفر بن عیسی بن اسماعیل بن جعفر بن ابراهیم جعفری سیان عبد الله بن محمد بن سلیمان بن عبد الله بن حسن حسنی را در همین ایام کشته اند. موسی بن محمد بن یوسف بن جعفر بن ابراهیم جعفری والی

مدینه شد. محمد بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید حسنی که پسر عم حسن بن زید داعی طبرستان بود بر ضد او قیام کرد و او از سریر حکومت بخاک و خون انداخت. وی مردم را بسوی پسر عم خود حسن «داعی طبرستان» دعوت می کرد. او تنها بقتل موسی بن محمد جعفری قناعت نکرد بلکه پسرش عیسی را نیز با دم شمشیر بپدر رسانید. حسین بن محمد بن یوسف، برادر موسی بن محمد جعفری که بدست مردم داد القری کشته شد. طرفداران اسماعیل بن یوسف جعفر بن محمد بن جعفر بن ابراهیم جعفری را بقتل رسانیدند. قاسم بن زید بن حسین حسینی که در «ذی المروه» با دست مردم بنی طی کشته شد. عبد الرحمن بن محمد بن عیسی بن جعفر بن ابراهیم

بنو سلیم او را در «غابه» در خانه ی خود بقتل رسانیدند. ابو الفرج علی بن حسین اصفهانی «نویسنده ی این کتاب» می گوید: سرگذشت آل ابو طالب از عهد رسول اکرم تا امروز که ماه جمادالاولی سال سیصد و سیزده هجری است در این صفحه پایان می رسد. من سرگذشت این قوم شریف و عالیمقام را تا امروز که از نگارش کتابم فراغت یابم بدین ترتیب جمع کرده ام. البته اطلاع دارم که در نواحی یمن و طبرستان گروهی از طالبیون بسر می برند و بر آن سامان غلبه کردند و حکومت می رانند اما از حوادث زندگی آنان خبری نداریم زیرا روابطی در میان ما نیست تا اخبار آن مناطق را باطلاع ما برساند. آنچه مسلم است اینست که اوضاع آنجا هم از جنگ و قتل و قهر و غلبه و شکست بی نصیب نیست منتها دست ما از اخبار آن حدود کوتاه است. و باید دانست که روش ما در این کتاب ذکر نام آن دسته از آل ابی طالب است که بر ضد حکومتهای جائزه ی وقت قیام کرده باشد و در این راه جان بسپارد. و گر نه آنان که در حوادث دیگری از جهان گذاشته اند نامشان

فراموش شده و پادشاهان از ضمیرها محو خواهد بود. ما از درگاه خدا عصمت و توفیق طاعت و پاداش عمل مسئلت می دارم. هو حسینا
و نعم الوکیل پایان جلد سوم

ص: 117

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

